فهرست

[**چکیده** 3](#_Toc417049219)

[کلیدواژگان: 3](#_Toc417049220)

[امام‌سجاد علیه السلام، اهل‌بیت علیهم السلام، زین‌العابدین، عبادت. 3](#_Toc417049221)

[**درآمد** 3](#_Toc417049222)

[دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم 4](#_Toc417049223)

[پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم 6](#_Toc417049224)

[۱. فشار اقتصادی 6](#_Toc417049225)

[۲. ترور 6](#_Toc417049226)

[۳. تبعید و محدودیت ارتباطی 7](#_Toc417049227)

[توسعۀ مفهوم اهل‌بیت علیهم السلام 7](#_Toc417049228)

[دوران حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام 9](#_Toc417049229)

[دوران امام‌حسن علیه السلام 10](#_Toc417049230)

[دوران امامت امام‌حسین علیه السلام 11](#_Toc417049231)

[دوران امامت حضرت سجاد علیه السلام 14](#_Toc417049232)

[برخی مشکلات پیشِ روی امام‌سجاد علیه السلام در دوران امامت 15](#_Toc417049233)

[۱. اوضاع دینی مردم 15](#_Toc417049234)

[۲. افسردگی مردم 17](#_Toc417049235)

[۳. شدت مِحن و خفقان 17](#_Toc417049236)

[راهبرد امام‌سجاد علیه السلام 19](#_Toc417049237)

[۱. کمّیت 20](#_Toc417049238)

[۲. زهد و عبادت قرآنی (منصوص) 21](#_Toc417049239)

[۳. زهد و عبادت عاشقانه و بی‌توقع 22](#_Toc417049240)

[۴. زهد عالمانه 25](#_Toc417049241)

[۵. عرفان در صحنه 25](#_Toc417049242)

[اقبال عمومی به حضرت سجاد علیه السلام 27](#_Toc417049243)

[بزرگان هم‌عصر 27](#_Toc417049244)

[دانشمندان نسل‌های بعد 29](#_Toc417049245)

[سلاطین و دشمنان 30](#_Toc417049246)

[اقدامات امام‌سجاد علیه السلام برای استفاده از فرصت ایجادشده 32](#_Toc417049247)

[۱. رشد آمار شاگردان به‌صورت چشمگیر 32](#_Toc417049248)

[۲. آموزش مسائل ابتدایی دین به عموم 32](#_Toc417049249)

[۳. معرفی اهل‌بیت علیهم السلام به‌عنوان مرجع اصلی و اصیل علمی و اجتماعی 32](#_Toc417049250)

[جایگاه ولایی اهل‌بیت علیهم السلام 34](#_Toc417049251)

[۴. تخریب علمی و عملی مکتب خلفا و بنی‌امیه 37](#_Toc417049252)

[۵. تبیین روش‌های ارتباط با خدا 38](#_Toc417049253)

[۶. ایجاد شبکۀ زنجیره‌‌ای رسانه‌های قبایل (بحث غلامان) 39](#_Toc417049254)

[۷. برخورد کریمانۀ امام با مخلوقات الهی 40](#_Toc417049255)

[۸. گرم نگه‌داشتن تنور محبت مکنون به امام‌حسین علیه السلام 42](#_Toc417049256)

[کلام پایانی 43](#_Toc417049257)

[نتیجه 44](#_Toc417049258)

[فهرست منابع 44](#_Toc417049259)

# **چکیده**

از انحرافات مهم صدر اسلام، جداسازی اهل‌بیت‌علیهم السلام از مناصب اجتماعی و دینی بود؛ به‌گونه‌ای‌که در عاشورای سال 61، با بی‌حرمتی به اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، فاجعۀ خون‌بار شهادت امام‌حسین علیه السلام رخ داد. در این مقاله، کوشیده‌ایم اقدامات حضرت سجاد علیه السلام درراستای رویش اسلام و بازسازی شخصیت اهل‌بیت علیهم السلام بررسی و ارائه شود؛ نیز نشان داده شود که امام‌سجاد علیه السلام چگونه با اقدامات خود، دقیقاً بر همان منهاج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سه امام قبل خود علیهم السلام، مسلمانان را به اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جذب کرد و زمینۀ امامت امامان بعدی و اقبال مسلمانان به اهل‌بیت علیهم السلام را فراهم ساخت و آنان را با اسلام و تعالیم آن آشتی داد.

# کلیدواژگان: امام‌سجاد علیه السلام، اهل‌بیت علیهم السلام، زین‌العابدین، عبادت.

# **درآمد**

شاید هیچ معصومی مثل امام‌سجاد علیه السلام، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سوی تمامی نِحله‌های فکری و جریان‌های سیاسی با اقبال و تعظیمی کم‌نظیر مواجه نشد. به‌راستی، چرا امام‌سجاد علیه السلام با چنین اقبالی روبه‌رو شدند؟ برای نمونه، جاحظ که خود، در بعضی کتبش، مثل *العثمانیة* نشان داده است با اهل‌بیت علیهم السلام چندان میانه‌ای ندارد، دربارۀ حضرت سجاد علیه السلام می‌گوید: «تمام مردم علی‌رغم اختلاف در مذاهبشان، بر اینکه علی‌بن‌حسین برترین اهل زمان بود و در تمامی جهات بر همه مقدم بود، اتفاق نظر دارند.»[[1]](#footnote-1) ناگفته نماند سیداحمدبن‌موسی، استاد علامه‌حلی و از اعاظم شیعه، جاحظ را با القابی همچون ناصبی[[2]](#footnote-2) و متعصب[[3]](#footnote-3) نواخته است.

همچنین، سعیدبن‌مسیّب که تراجم‌نویسان اهل‌سنت او را «سیّدالتابعین»[[4]](#footnote-4) و «عالِم اهل مدینه»[[5]](#footnote-5) و بلکه اعلم زمان خود در حلال و حرام[[6]](#footnote-6) می‌دانند و *مرسلات* او را مانند *صحاح مسانید* می‌شمارند،[[7]](#footnote-7) دربارۀ حضرت با حسرت می‌گوید: «هرگز برتر از علی‌بن‌حسین ندیده‌ام و هر بار او را دیدم، از دوران کودکی در برابر عظمت او، خود را ملامت کردم.»[[8]](#footnote-8) نمونه‌های فراوان دیگر نیز وجود دارد که در اثنای بحث خواهد آمد.

سرّ این تعظیم شگفت چیست؟ این نوشتار بر آن است از علل این اتفاق و زمینه‌سازی حضرت سجاد علیه السلام برای رویش دوبارۀ اسلام عموماً و مکتب اهل‌بیت علیهم السلام خصوصاً پرده ‌بردارد. بنابراین، لازم است پیشینۀ تلاش‌ها برای تبلیغ جایگاه اهل‌بیت علیهم السلام را به‌صورت گذرا بررسی کنیم.

# دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ابتدای رسالت تا واپسین روزهای منتهی به شهادت،[[9]](#footnote-9) بارها دربارۀ تمسک به منابع اصیل دین به جامعه تذکر داده بودند و مصداق آن منابع را منحصر در *قرآن* و اهل‌بیت علیهم السلام دانستند.[[10]](#footnote-10) برای نمونه، «حدیث ثقلین» را پنج نوبت[[11]](#footnote-11) بیان فرمودند. این روایات که در کتب فریقین آمده و تواتر معنوی‌اش قطعی است،[[12]](#footnote-12) اهل‌بیت علیهم السلام را مهم‌ترین عامل بازدارنده از سقوط و انحراف معرفی می‌کنند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درطول ۲۳ سال، بارها به وجوب حبّ و تمسک و رجوع به اهل‌بیت علیهم السلام بیاناتی فرمودند که محدثان اسلامی با مذاهب مختلف، آن‌ها را نقل کرده‌اند.

متأسفانه در همان روزهای حیات حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم، تحرکاتی برای ازبین‌بردن این جایگاه و تخطئه و تخریب اهل‌بیت علیهم السلام صورت گرفت. برای مثال، به امیرالمؤمنین علیه السلام بُهتان می‌زدند و به کارهای ایشان نسبت خلاف شرع می‌دادند و وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌پرسیدند آیا با چشم خودت دیده‌ای علی چنین و چنان کرده است، می‌گفتند: «خیر؛ اما بغض علی دست خودمان نیست.»[[13]](#footnote-13) از مصادیق این تحرکات که علامه البانی آن را صحیح شمرده، این است: بریدۀ اَسلمی می‌گوید که قرار گذاشتیم از علی به رسول خدا بدگویی کنیم و او را از چشم پیامبر بیندازیم که با خشم و دفاع قاطع حضرت مواجه شدیم.[[14]](#footnote-14)حتی بار پنجمی که حضرت می‌خواستند حدیث ثقلین را بیان فرمایند، این افراد مجلس را متشنج کردند و برخی نیز صلاح ندیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این کلام خود را مکتوب یا امضا کنند.[[15]](#footnote-15)

# پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز دستگاه حاکم برای ازبین‌بردن زمینۀ رقابت و کوتاه‌کردن دست اهل‌بیت علیهم السلام از عرصه‌های اجتماعی، چند اقدام کرد؛ ازجمله:

## ۱. فشار اقتصادی

فشار اقتصادی بهترین حربۀ جریان‌های حاکم برای محدودکردن اهل‌بیت علیهم السلام بود. در این دوران، نه‌تنها ازنظر اقتصادی بر اهل‌بیت علیهم السلام سخت گرفته می‌شد و غصب فدک از آن جمله بود،[[16]](#footnote-16) بلکه حتی با خودداری از پرداختن سهم بیت‌المال یک‌ساله به طرف‌داران اهل‌بیت علیهم السلام، مثل امّ‌سلمه،[[17]](#footnote-17) تلاش کردند اطرافیان آن‌ها را پراکنده سازند.

## ۲. ترور

ارهاب (ترسانیدن) و ترور از دستاویزهای مهمی بود که می‌توانست طرف‌داران اصلی اهل‌بیت علیهم السلام را از میدان به‌در کند. از مصداق‌های بسیار معروف این کارها، قتل مانعان زکات و امثال مالک‌بن‌نویره بود که هم ازنظر مبانی، خلاف مسلمات اسلام بود[[18]](#footnote-18) و هم ازنظر عرفی، بسیاری را شگفت‌زده کرد؛ ازجمله شخص خلیفۀ دوم را.[[19]](#footnote-19) همچنین، شهادت حضرت زهرا در ارعاب طرف‌داران اهل‌بیت علیهم السلام نقش بسزایی ایفا کرد.

## ۳. تبعید و محدودیت ارتباطی

دستگاه حاکم برای کمتر جلوه‌کردن اهل‌بیت علیهم السلام، مانع ارتباط تودۀ طرف‌دار آن‌ها با اهل‌بیت علیهم السلام می‌شد، با کوچ‌دادن این توده به مناطق دیگر[[20]](#footnote-20) یا با به زندان افکندن و تبعیدکردن آن‌ها یا با ایجاد ترس. درواقع، طرف‌داران اهل‌بیت علیهم السلام را با آزار و اذیت و شکنجه از اطراف حضرات می‌پراکندند؛ به‌گونه‌ای که ارتباط نزدیک با اهل‌بیت علیهم السلام مستلزم پرداخت هزینۀ سختی بود و به‌قطع، به شهادت منجر می‌شد.[[21]](#footnote-21) از حضرت سجاد علیه السلام رسیده است که فرموده‌ بودند: «ما و یارانمان به‌علت انتساب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، دائم درحال خوف و فرار از قتل هستیم.»[[22]](#footnote-22)

## توسعۀ مفهوم اهل‌بیت علیهم السلام

همه می‌دانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مصادیق اهل‌بیت علیهم السلام را معرفی فرموده بودند و حتی منابع غیرشیعه با حکایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به‌صورت قطعی، اهل‌بیت زمان حضرت را جز خود ایشان، منحصر در علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می‌دانند.[[23]](#footnote-23) ابوجعفر طحاوی که بزرگان اهل‌سنت او را استوانۀ فقاهت و کلام می‌دانند [[24]](#footnote-24) و امروزه وهابیان نیز در شرح کلمات و عقاید او از هم سبقت می‌گیرند،[[25]](#footnote-25) می‌گوید:

 «پر واضح است که مصادیق اهل‌بیت در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منحصر در همان چهار بزرگوار در کنار رسول خداست.»[[26]](#footnote-26)

با‌این‌اوصاف، دستگاه حاکم برای کاستن جایگاه اهل‌بیت علیهم السلام در جامعه و وارد‌کردن خدشه به مرجعیت دینی و علمی آنان، سعی کرد مصادیق اهل‌بیت را توسعه دهد. برای نمونه، کسی در بازار برای اثبات اینکه اهل‌بیت، همان همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند، فریاد سر داده بود و کوس مباهله[[27]](#footnote-27) می‌زد. همین‌طور مرجعیت دینی به برخی از همسران آن حضرت که از بستگان جریان حاکم بودند، سپرده می‌شد و عطایای دریافتی آنان با اقران مقایسه‌شدنی نبود.[[28]](#footnote-28)

نمونۀ دیگر اینکه در قحطی سال هجده، جناب خلیفه به‌جای رجوع به اهل‌بیت علیهم السلام و توسل به آن ذوات مقدس، به عباس عموی حضرت مراجعه کرد[[29]](#footnote-29) تا در جامعه، مجموعۀ اهل‌بیت توسعۀ یابد و برخی مثل عباس، شأن اصلی و مرجعیت یابند. درضمن، پس از مرگ امثال عباس هم بشود افراد دیگری را در زمرۀ اهل‌بیت محسوب کرد؛ مثل فرزندان او. نمونه‌های بسیار دیگری هست که مجال دیگری برای بسط لازم دارد.

این روند با به قدرت رسیدن معاویه، تسریع و تشدید شد؛ به‌نحوی‌که اهل شام تنها معاویه و فرزندانش را اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌شناختند.[[30]](#footnote-30) این کار با شدت مِحن و خفقانی که بر محبان و شیعیان تحمیل شد و با قتل عام گستردۀ آن‌ها، چنان پیش رفت که زمینه‌های بروز اهل‌بیت و تبلیغ جایگاه حقیقی ایشان به محاق رفت؛ اما همواره یکی از راهبردهای اصلی امامان شیعه، بازگرداندن جایگاه اهل‌بیت علیهم السلام به جامعه بود.

# دوران حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام

با حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، فرصتی اندک ایجاد شد که در برابر هجمه‌های جریان حاکم، اهل‌بیت علیهم السلام به جامعه معرفی شوند. امیرالمؤمنین علیه السلام با استفاده از این فرصت، بارها راجع‌به نقش محوری اهل‌بیت سخنانی فرمودند؛ ازجمله فرمودند:

«به اهل‌بیت پیامبرتان نگاه کنید و به آن راهی که آن‌ها می‌روند، ملتزم باشید و روش آن‌ها را پیروی کنید که آنان شما را از راه هدایت بیرون نمی‌برند و به گمراهی بازنمی‌گردانند. اگر از چیزی بازایستادند، شما هم بازایستید و اگر به‌سمتی حرکت کردند، شما هم حرکت کنید. از آنان پیشی نگیرید که گمراه می‌گردید و عقب نمانید که هلاک می‌شوید.»[[31]](#footnote-31)

در جای دیگر، آل‌محمد علیهم السلام را همانند ستارگان آسمان توصیف کردند که هرگاه ستاره‌ای از آن‌ها غروب کند، ستارۀ دیگری آشکار شود.[[32]](#footnote-32) بدین‌گونه، حضرت به امامتِ پی‌در‌پی مردی از اهل‌بیت اشاره فرمودند. ایشان معرفت و شناخت اهل‌بیت علیهم السلام و حقوق ایشان را عامل سعادت و حُسن عاقبت اعلام کردند و فرمودند: «هرکه با شناخت حق پرودگارش و حق رسولش و حق اهل‌بیت پیامبرش در بستر بمیرد، شهید از دنیا رفته است.»[[33]](#footnote-33) هرگاه هم فرصتی دست می‌داد، حضرت به مصادیق اهل‌بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ازجمله خود، اشاره می‌فرمودند. برای نمونه، در نامه‌ای که برای تشکر از مردم کوفه به‌سبب مشارکتشان در جنگ جمل نوشتند، فرمودند:

«خداوند به شما مردم کوفه از جانب اهل‌بیت پیامبرتان جزا دهد؛ جزایی که به مطیعان و شکرگزاران نعمتش عنایت می‌کند!»[[34]](#footnote-34)

ایشان در دوران خلافت خود، در پاسخ به چرایی دفاع‌نکردن از خود و نجنگیدن برای رسیدن به حکومت فرمودند:

«دیدم جز اهل‌بیتم که اهل‌بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند، یاری ندارم و از اینکه در جنگی نابرابر، آن‌ها را به دست مرگ سپارم، خودداری نمودم.»[[35]](#footnote-35)

ایشان با این بیان، حفاظت از اهل‌بیت (حسنین) را مهم‌تر از دفاع در برابر هجوم به بیتشان قلمداد کردند.

# دوران امام‌حسن علیه السلام

حضرت مجتبی علیه السلام در اولین ساعات امامتشان و هم‌زمان بااینکه به جامعۀ کوفه، خبر شهادت امیرالمؤمنین و آغاز امامت خویش را اعلام کردند، به جایگاه اهل‌بیت در جامعه اشاره فرمودند و لُبّ کلام ایشان در آن شب ماتم این بود که من، حسن‌بن‌علی، از اهل‌بیتی هستم که خداوند محبت به آن‌ها را اجر رسالت قرار داده است. ایشان برای آنکه عظمت کلامشان درک شود،[[36]](#footnote-36)و[[37]](#footnote-37) به همین قدر اکتفا فرمودند و مطلبی جز این بیان نکردند. جالب است با درک اهمیت این کلام و وصف اهل‌بیت بود که در برخی منابع، این سخن تحریف و از ذیل کلام امام حذف شد.[[38]](#footnote-38) در آخرین روزی هم که امام‌حسن علیه السلام در عراق بودند و از کوفه به‌سوی مدینه کوچ می‌فرمودند، به مردم گفتند: «ای اهل کوفه، دربارۀ اهل‌بیت پیامبرتان تقوا داشته باشید که خداوند آن‌ها را از پلیدی پاک فرموده است» و مردم را با اشک‌هایشان رها کردند.[[39]](#footnote-39)

# دوران امامت امام‌حسین علیه السلام

در دوران امامت امام‌حسین علیه السلام، به‌قدری بی‌توجهی به اهل‌بیت علیهم السلام در جامعه نهادینه شده بود که منجر به این شد: جایگاه اهل‌بیت در جامعه تا حدود زیادی کم‌رنگ شد و نه‌تنها در مسائل سیاسی و اجتماعی، مثل حکومت یزید،[[40]](#footnote-40) نظر امام محور بحث‌ها نشد، بلکه حتی در مسائل فرعی فقهی هم جامعۀ اموی‌زده از حضرت روی‌گردان بود. در بین 27 نامه‌ای که در کتاب *مکاتیب الائمه* از حضرت آمده است، حتی یک سؤال فقهی دیده نمی‌شود![[41]](#footnote-41)

البته این بدان معنا نیست که امام هیچ شیعه‌ای نداشتند؛ اما تعدادشان اندک بود و در شیعه‌کشی‌های[[42]](#footnote-42)و[[43]](#footnote-43) مستمر، چنان از آن‌ها نَسَق کشیده بودند که زمینۀ ارتباطشان با حضرت کم شده بود و اکثر آن‌ها در کوفه و دور از امام بودند. ازطرف دیگر، در آن اوضاع، تبیین وجه تمایز بسیاری از احکام فقهی مکتب اهل‌بیت علیهم السلام با سایر مذاهب مجال نمی‌یافت؛ به‌گونه‌ای‌که نمازخواندن بسیاری از شیعیان تا زمان امام‌باقر علیه السلام، تفاوت ظاهری چندانی با عامه نداشت[[44]](#footnote-44) و اکثر احکام آن‌ها تا زمان صادقین به‌دلیل تقیه و خوف مستور بود.[[45]](#footnote-45) حتی حضرت نمی‌توانست خود را به‌صورت علنی، امام مردم معرفی کند.[[46]](#footnote-46) باز بااین‌حال، می‌توان یکی از راهبرد‌های اصلی امام‌حسین علیه السلام را معرفی جایگاه اهل‌بیت به جامعۀ آفت‌زدۀ آن روز شمرد. ایشان یک سال قبل از عاشورای سال 61 در مِنا برای اهل صلاح و عبادت از تابعان و ۱۲۰ نفر از صحابۀ جدشان در یک سخنرانی فرمودند:

«می بینید این طغیانگر بزرگ با ما و شیعیانمان چه کرده و شاهدید! می‌خواهم مطالبی به شما بگویم که به حق خدا و رسول و قرابت من با پیامبرتان اگر راست می‌گویم به اهل عشیره و خویشانتان سخنانم را برسانید که من می‌ترسم این امر (امامت ما و جایگاه اهل‌بیت) از بین برود و حق شکست بخورد.»

سپس امام به بیان آیات و روایات در شأن اهل‌بیت علیهم السلام و به‌ویژه امام‌علی علیه السلام پرداختند.[[47]](#footnote-47)

پس از مرگ معاویه و در اولین باری که نامۀ یزید را ولیدبن‌عتبه در مدینه برای امام قرائت کرد، باز حضرت فرمود:

«ما اهل‌بیت پیامبر، معدن رسالت و محل رفت‌وآمد ملائکه و جایگاه رحمت الهی هستیم که آغاز و پایان امور به عنایت ماست و بنابراین، همچو منی با یزید بیعت نخواهم کرد.»[[48]](#footnote-48)

حضرت درطول مسیر ، در کربلا و حتی روز عاشورا بارها جایگاه رفیع و البته فراموش‌شدۀ اهل‌بیت را یادآوری فرمودند؛ مثلاً در مواجهه با سپاه حرّ فرمودند:

«ای مردم، ما اهل‌بیت بر امامت و حکومت بر مردم، از این مدعیان که در آن هیچ حقی ندارند، سزاوارتریم.»[[49]](#footnote-49)

ایشان در روز عاشورا برای اتمام حجت فرمودند: «چگونه قتل من برای شما حلال شد؟ آیا من فرزند دختر پیغمبرتان از اهل‌بیت نیستم؟»[[50]](#footnote-50) یا فرمودند: «آیا در شرق و غرب عالَم، جز من فرزندی از دختر پیامبرتان وجود دارد؟ من تنها پسر دختر پیامبرتان هستم.»[[51]](#footnote-51)

مختار هم وقتی می‌خواست قاتلان و مشارکان در شهادت سیدالشهدا علیه السلام را مجازات کند، می‌گفت:

«ای دشمنان خدا و رسول و اهل‌بیت پیامبر! کسی را کشتید که در نمازتان دستور داشتید بر او صلوات بفرستید! پسر دختر پیامبرتان را کشتید؟»[[52]](#footnote-52)

حتی اگر آن‌گونه که از ظاهر کلمات شیخ مفید برمی‌آید، بپذیریم ایشان با برخی دربارۀ امامت خویش سخنی گفته باشد،[[53]](#footnote-53) باز نپذیرفتن حجازیان که به‌فرمایش حضرت سجاد علیه السلام، بیست نفرشان هم محب اهل‌بیت نیست و همراهی‌نکردن مردم سایر بلاد و حجاج و زوار آن روز خانۀ خدا، نشان از غربت و مهجوریت شدید اهل‌بیت دارد.

 پس از شهادت ایشان نیز هریک از اُسرا که مجال سخن می‌یافت، بدون آنکه به امام‌سجاد علیه السلام اشارۀ مستقیمی کند، با تقیه مردم را به‌سوی اهل‌بیت پیامبر می‌خواند. فاطمه بنت‌الحسین به کوفیان گفت: «ای اهل کوفه، ای مردم بی‌وفا، خدا ما اهل‌بیت را به شما و شما را به ما آزمایش فرمود و ما از آزمایش پیروز بیرون آمدیم. خدا علم و فهمش را به ما عطا نمود. سرّ الهی نزد ماست. ما ظرف علم و فهم و حکمت خدا و محبت خدا روی زمین هستیم.»[[54]](#footnote-54) حضرت زینب نیز در شام به یزید فرمود: «تو با این خونی که از خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ستارگان درخشان روی زمین از فرزندان عبدالمطلب ریخته‌ای، زخم ما را تازه کردی... . حمد و سپاس خداوندی را که آغاز کار ما (اهل‌بیت) را به سعادت و مغفرت و فرجام کارمان را به شهادت و رحمت خویش رقم زد.»[[55]](#footnote-55)

حضرت سجاد نیز که می‌خواستند پیام قیام حسینی را به عالَم برسانند، در فرصتی که برای سخنرانی در کاخ یزید ایجاد شد، فقط به بیان فضایل اهل‌بیت و مصادیق آن، یعنی رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و پدرشان علیهم السلام پرداختند و هیچ مطلبی غیر از معرفی نفرمودند.[[56]](#footnote-56) بااین‌حال، چنان فضای کاخ به هم ریخت که یزید ناچار شد گناهان را به گردن عبیدالله‌بن‌زیاد بیندازد و با اقامۀ عزاداری، قدری از فشار افکار عمومی بکاهد.[[57]](#footnote-57) همین‌طور، وقتی پیرمردی شامی به ایشان جسارت کرد، حضرت سجاد علیه السلام به‌جای پاسخ و احتجاج، فقط آیاتی از *قرآن* خواندند و اهل‌بیت را معرفی کردند. همین کار، باعث تأثر شدید آن پیرمرد بی‌خبر از وجود اهل پیامبر شد.[[58]](#footnote-58)

# دوران امامت حضرت سجاد علیه السلام

عصر عاشورا، حضرت سجاد علیه السلام در وضعیتی زمام امامت اسلامی را به دست گرفتند که اسف‌بار‌ترین اتفاق عالَم افتاده بود. هنوز پنجاه سال از شهادت حضرت خاتم نگذشته بود که سرِ دُردانۀ عرش که همۀ مسلمانان به‌تواتر،[[59]](#footnote-59) سَروری او بر جوانان بهشت را شنیده بودند، شهر به شهر گردانده شد و وضعیتی در جامعه ایجاد شد که نشاط دینی جامعه به افسردگی و ایمان به تردید در اسلام و کارآمدی تدین بدل شد. ازطرف دیگر، خفقان حاکم بر جامعه اجازۀ تبلیغ حقیقت را نمی‌داد.

## برخی مشکلات پیشِ روی امام‌سجاد علیه السلام در دوران امامت

### ۱. اوضاع دینی مردم

فساد گسترده، منع تدوین حدیث، رواج رباخواری و... در دوران بنی‌امیه چنان فزون یافت که اهل تقوا و حتی آن دسته از صحابه که با شیعیان میانۀ خوبی نداشتند نیز از وضع نابهنجار جامعه گله می‌کردند. برای نمونه، نماز که عمومی‌ترین و پرتکرارترین عبادت مسلمانان بود و بیش از بیست سال به‌صورت جماعت و به‌امامت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقامه شده بود، تغییر و انحراف پیدا کرد؛ چنان‌که انس‌بن‌مالک، از طرف‌داران حکومت خلفا، با گریه می‌گفت: «هیچ چیز از آنچه زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، باقی نمانده است، حتی نماز.»[[60]](#footnote-60) هنگامی‌که امام‌علی علیه السلام در جنگ جمل، اقامۀ جماعت فرمود، عمران‌بن‌حصین با شگفتی گفت: «ما را به یاد نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انداخت؛ چون فراموش کرده بودیم»[[61]](#footnote-61) و در روایت احمد، ابوموسی اشعری در ادامه گفت: «یا عمداً ترک کرده بودیم!»[[62]](#footnote-62) شعیب الأرنؤوط روایت را صحیح می‌شمارد و از قول حافظ سندی می‌گوید: «تکبیر نماز و برخی سنن آن مُرده بود.» حسن بصری می‌گفت: «اگر اصحاب پیامبر بیایند، جز قبله، چیزی از شما را نمی‌شناسند.»[[63]](#footnote-63)

سیوطی نیز می‌گوید: «حتی افعال نماز دچار تغییر و بدعت گردید.[[64]](#footnote-64) پسر عمروعاص هم اذعان داشت مسلمانان اولیه با آن روزگار هیچ نسبتی ندارند.»[[65]](#footnote-65)

ازطرف دیگر، این مشکلات نیز به نسیان عمومی جایگاه و مرجعیت اهل‌بیت علیهم السلام دامن می‌زد: رواج بی‌بندوباری و رباخواری که بارها اعتراض صحابه را در پی داشت،[[66]](#footnote-66) حکومت شراب‌خوار و زناکاری همچون یزید،[[67]](#footnote-67) همه‌گیرشدن مجالس حرامی که مجلس‌گردان‌هایش، رقاصه‌ها و مخنثان بودند و غنا که جزء جدایی‌ناپذیر زندگی شده بود. ابوالفرج اصفهانی که خود، به سست‌ایمانی متهم است، می‌گوید: «در آن روزگار، چنان موسیقی و لهوولعب در مدینه عادی شد و رواج یافت که نه عالمشان انکار می‌کرد و نه عابدشان از آن خودداری.»[[68]](#footnote-68) سال‌های بعد، شاگرد مبرّزِ ابوحنیفه، قاضی ابویوسف، به مردم مدینه که رواج موسیقی، شهرشان را بین سایر بلاد اسلامی سرآمد کرده بود، می‌گفت: «ای مردم مدینه، شریف و پست شما از غنا و حرام ابایی ندارد!»[[69]](#footnote-69) حتی ابن‌عبد ربّه در گزارش حیرت‌انگیزی می‌گوید: «گاهی برای شرکت در مجلس یک رقاصه در بصره، دختر و پسر و پیر و جوان، مدینه را به قصد بصره ترک می‌کرد[[70]](#footnote-70) و برای بدرقۀ زنی آوازخوان که می‌خواست به مکه برود، صدها تن فرسخ‌ها راه می‌پیمودند[[71]](#footnote-71) و چون برنامه اجرا می‌کرد، دست و پایش را می‌بوسیدند[[72]](#footnote-72) و مدینه در آن روزگار، بازار خوبی برای مسکرات و مجالس حرام[[73]](#footnote-73) و متأسفانه عمل شنیع لواط بود.»[[74]](#footnote-74) طبیعی است در این اوضاع، بازار دین در جامعه کساد باشد.

 شگفت‌تر که امام‌صادق علیه السلام می‌فرمایند: «بنی‌هاشم نیز در زمان امام‌سجاد علیه السلام، نه کیفیت نماز را درست بلد بودند و نه کیفیت حج را.»[[75]](#footnote-75) نوشته‌اند وقتی زین‌العابدین علیه السلام در سفر با دوستدارانش همراه می‌شد، آن‌ها نیز نمی‌دانستند خواندن نافلۀ نماز ظهر و عصر در سفر حرام است؛ لذا به نافله می‌ایستادند و حضرت هم صبر می‌کرد و منتظرشان می‌شد؛[[76]](#footnote-76) یعنی نه به امام اقتدا می‌کردند و نه علت نخواندن نافله را از زینت عابدان می‌پرسیدند و حکم ساده و مسلّم آن را نمی‌دانستند.[[77]](#footnote-77)

### ۲. افسردگی مردم

پس از واقعۀ عاشورا، شیعیان در بحرانی‌ترین موقعیت سیاسی و اعتقادی قرار گرفتند. کوفه که مرکز گرایش‌های شیعی بود، به مرکزی برای سرکوب شیعه تبدیل شد. بسیاری از شیعیان واقعی امام‌حسین علیه السلام با او شهید شدند. البته هنوز برخی از آن‌ها در کوفه بودند؛ اما به‌دلیل اوضاع سختی که ابن‌زیاد و پس از او، امثال حَجاج در کوفه به‌وجود آورده بودند، جرئت ابراز وجود نداشتند. کربلا ازنظر روحی، شکست بزرگی برای شیعه بود و به‌ظاهر این‌گونه مطرح شد که دیگر شیعیان در آن زمان نمی‌توانستند سر برآورند. تنها یک فرزند ذکور از امام‌حسین علیه السلام به‌جا مانده بود. زندگی امام در مدینه و در اوج خفقان و دور از عراق، فرصت هدایت جریان‌های شیعی کوفه را از امام گرفته بود. در چنین موقعیتی، خطر نابودی اساس تشیّع و بلکه اسلام وجود داشت و امام‌سجاد علیه السلام می‌بایست کار را از صفر شروع می‌کرد و مردم را به‌سمت اهل‌بیت علیهم السلام برمی‌گرداند.[[78]](#footnote-78)

### ۳. شدت مِحن و خفقان

وضعیت شیعیان در دوران امام‌سجاد علیه السلام چنان رعب‌انگیز شد که به‌فرمایش حضرت باقر علیه السلام، اتهام تشیّع از کفر بسیار خطرناک‌تر و عقوبتش بسیار شدیدتر بود؛[[79]](#footnote-79) به‌گونه‌ای‌که دست‌ها و پاها از شیعیان جدا کردند و هرکه به حبّ اهل‌بیت علیهم السلام متهم بود، می‌کشتندش یا زندانی‌اش می‌کردند و با کوچک‌ترین اتهامی به قتل می‌رساندند.[[80]](#footnote-80) نوامیس شیعه را بدون حجاب در بازار برای تعدی می‌فروختند[[81]](#footnote-81) و این همان روزی بود که ابوذر دعا می‌کرد بمیرد و آن را نبیند.[[82]](#footnote-82) این شدت خفقان برای محبان اهل‌بیت علیهم السلام چنان پیش رفت که برخی برای اینکه نامشان علی بود، پدرشان را لعن می‌کردند[[83]](#footnote-83) و دیگری می‌گفت چون پدرم مرا عاق کرده، نامم را علی گذاشته است و به حَجاج می‌گفت بیا و اسم مرا عوض کن.[[84]](#footnote-84) این خفقان طوری بود که بنی‌هاشم اغلب، چنان به گرسنگی و عسرت دچار می‌شدند که تمام همتشان فقط یافتن غذایی برای نمردن می‌شد.[[85]](#footnote-85)

در این خفقان، داماد ابوهریره،[[86]](#footnote-86) سعیدبن‌مسیب، فقیه کبیری[[87]](#footnote-87) که قبلاً ذکرش گذشت، مجبور شد تقیه کند و در نمازی که بر بدن طاهر حضرت سجاد علیه السلام خوانده شد، شرکت نکند.[[88]](#footnote-88)

شاهد آشکار این بود که دربارۀ سعیدبن‌جبیر، راوی شجاع *صحاح* ستّه به‌ویژه بخاری و مسلم،[[89]](#footnote-89) نوشته‌اند *قرآن* را در یک نمازش تلاوت می‌کرده است و گفته‌اند: احدی روی زمین نیست که از علم سعید بی‌نیاز باشد.[[90]](#footnote-90) اما حَجاج او را به‌دلیل طرف‌داری از حضرت سجاد علیه السلام و ابراز ارادت به ایشان شهید کرد.[[91]](#footnote-91) سعیدبن‌جبیر که بخاری و مسلم، حدیث دوات و قلم را از او روایت کرده‌اند، جرم دیگری نیز مرتکب شد. او تصریح کرد که در آن روز، به پیامبر نسبت هذیان داده شد، معاذ الله![[92]](#footnote-92)

 در دوران امام‌سجاد علیه السلام همین نقل به تنهایی کافی بود تا حَجاج، سعید را مهدورالدم بداند. درواقع، بیان کوچک‌ترین فضل اهل‌بیت علیهم السلام منجر به مرگ می‌شد؛ مثلاً یحیی‌بن‌یعمر در خراسان گفته بود که حسین علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. برای همین سخن او، دستگاه جاسوسی حکومت وارد عمل شد؛ درنتیجه او به عراق فراخوانده شد و پس از طی این مسافت طولانی، هنگامی‌که توانست با آیات *قرآن* کلام خود را ثابت کند، به تبعیدش اکتفا کردند که درغیر این‌صورت، به‌حتم اعدام می‌شد.[[93]](#footnote-93) یا وقتی جابربن‌عبدالله انصاری در کوچه، امام‌باقر علیه السلام را که در آن روز، به‌ظاهر طفلی خردسال بود، در آغوش کشید و نامش را بلند صدا زد، امام‌سجاد علیه السلام به امام‌باقر علیه السلام فرمودند: «جابر قصدی نداشته؛ ولی با این جلب توجه، تو را در معرض قتل قرار داده است.»[[94]](#footnote-94)

## راهبرد امام‌سجاد علیه السلام

امام‌سجاد علیه السلام با مشاهدۀ این دشواری‌ها و برای آنکه جامعه را به‌سوی منابع اصلی دین و هدایتگران اصیل، یعنی اهل‌بیت علیهم السلام دعوت کند، تلاش کرد الگوی عملی دین‌داری جامعه شود. باتوجه‌به اینکه اکثریت جامعه همان‌طورکه گذشت، به فساد و ملتزم‌نبودن به دستورهای نورانی اسلام دچار بودند، حضرت بی‌رغبتی به دنیا و عبادت و ارتباط با خدا را برگزیدند؛ زیرا دیگر سخن‌گفتن برای مردم فایده نداشت. آن‌ها نیاز داشتند الگوی عملی ببینند. ویژگی‌های این زهد و عبادت حضرت به‌گونه‌ای بود که جامعه را مقهور خود ساخت. برخی از این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

### ۱. کمّیت

برخی گروه‌ها، مثل بیشتر «زهاد ثمانیه»[[95]](#footnote-95) و شاگردان ابن‌مسعود، در کوفه، اندک طرف‌داران اسلام حقیقی و اهل عبادت را تحت‌تأثیر قرار می‌دادند و زهد و عبادت و سکوتشان در مسائل دنیوی درخور توجه بود؛ اما وقتی حضرت سجاد علیه السلام به امامت رسید، چنان عبادت می‌فرمود که همه را حیرت‌زده ساخت. یکی از جنبه‌های زهد و عبادت حضرت، کمّیت آن بود؛ مثل به‌جاآوردن هزار رکعت نماز در شبانه روز![[96]](#footnote-96) برای همین، به امام‌باقر علیه السلام عرض کردند پدر شما با این همه عبادت، کی فرزنددار شد؟! حتی دوستداران حضرت، مثل عمه[[97]](#footnote-97) و خواهر ایشان، نگران حالشان می‌شدند. در روایتی، شیخ صدوق تصریح می‌کند کسی در جامعه، طاقت به‌جاآوردن عبادت‌های امام را نداشت.[[98]](#footnote-98)

 به ایشان «ذوالثفنات»[[99]](#footnote-99) می‌گفتند؛ چون از کثرت به‌جاآوردن سجده، روی زانو و پیشانی مبارکش پینه می‌بست و دلّاک سالی دو بار، آن‌ها را می‌چید. فانی در عبادت بود؛ چنان که اگر خانه می‌سوخت[[100]](#footnote-100) یا طفلی به چاه می‌افتاد،[[101]](#footnote-101) حضرت متوجه نمی‌شد. وقتی به نماز می‌ایستاد، گویی شاخۀ درختی است[[102]](#footnote-102) که تکان نمی‌خورد. پیاده از مدینه به حج می‌رفت.[[103]](#footnote-103) هر روز روزه بود و او را «اشبه الناس» به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گفتند.[[104]](#footnote-104) شب‌زنده‌داری زیاد، چهره‌اش را زرد ساخته و گریه‌های طولانی چشمان مبارکش را گود انداخته بود و پاهایش از قیام و قعود نماز، دائم ورم داشت.[[105]](#footnote-105) *قرآن* می‌خواند و ترویجش می‌کرد.[[106]](#footnote-106) فقط بر تربت پدر سجده می‌کرد و وقتی به سجده می‌رفت، آن‌قدر طول می‌کشید که چون برمی‌خاست، سر و رویش از عرق خیس بود[[107]](#footnote-107) و هر بار که نماز می‌خواند، گویی آخرین نماز او بود[[108]](#footnote-108) که از خشیت الهی، رعشه به اندامش می‌افتاد و این‌گونه شمار رکعات نمازش به هزار می‌رسید و می‌فرمود: «باید در نماز، قلب، جوارح را همراهی کند.»[[109]](#footnote-109) کثرت عبادتش، به عمق و توجه و ذکر قلبی ایشان آسیب نمی‌رسانْد. به کنیز حضرت گفتند توصیفش کن. گفت: «مختصر یا طولانی؟» گفتند: «مختصر.» گفت: «هیچ روزی برایش غذا نیاوردم و هیچ شبی برایش بستری پهن نکردم.»[[110]](#footnote-110) وقتی مکه بود شب تا صبح، پردۀ کعبه را گرفته بود و می‌فرمود: «چشم‌ها خوابیدند و ستارگان غروب کردند و تو ای پروردگار من، حیّ و قیومی! درهای رحمتت را بر من بگشا!»[[111]](#footnote-111)

### ۲. زهد و عبادت قرآنی (منصوص)

برخلاف اجتهادهای شخصی یا ریاضت‌های غیرشرعی زهاد و صوفیان حسابگر و دکان‌دار آن روز، زهد و عبادت زین‌العابدین علیه السلام منصوص و منبعث از وحی بود؛ نه نظر شخصی. ایشان می‌فرمود: «برترین عمل آن است که اگرچه کم است، مطابق سنت و دستور باشد.»[[112]](#footnote-112) همچنین دربارۀ انسش با کلام الهی و نداشتن اتکا به غیرخدا می‌فرمود: «اگر تمام اهل مشرق و مغرب بمیرند، من چون با *قرآن* انس دارم [و از آن دستور می‌گیرم]، وحشت نمی‌کنم.»[[113]](#footnote-113) ایشان *قرآن* را فرقان و مشخص‌کنندۀ حلال و حرام و مبیّن احکام و نور هدایت می‌دانست[[114]](#footnote-114) که فقط در پرتو پیروی از آن، هدایت و نجات از گمراهی و جهالت به‌دست می‌آید.[[115]](#footnote-115)

گاهی برای بیان لزوم متابعت از نص دین و اجتهاد به رأی نکردن می‌فرمود:

«خدایا، ما را بر سنت پیامبرت زنده بدار و بر دین او بمیران و به روش او روانه گردان و به مسیری که رفت، رهنمون ساز و از فرمان‌بَرانش قرار ده و در زمرۀ پیروانش محشورفرما!»[[116]](#footnote-116)

یکی از آفات زهد، معمولاً دچارشدن به وسواس و توجه به خواست نفْس است؛ اما چون حضرت، تمام زندگی‌اش در مسیر عمل طبق دین بود، به وسواس مبتلا نبود؛ مثلاً دربارۀ نجاست و طهارت، تا نجاست ثابت نمی‌شد و محرز نبود، تطهیر نمی‌فرمود و از اجتهاد به رأی و اِعمال نظر شخصی پرهیز می‌کرد.[[117]](#footnote-117)

### ۳. زهد و عبادت عاشقانه و بی‌توقع

از ویژگی‌های بارز حضرت که بسیار دل‌نواز بود، زهد و عبادت عاشقانه است. عبادت ایشان در برابر حضرت حق، خشک و بی‌روح و کاسب‌کارانه و طلب‌کارانه نبود؛ بلکه با احساس بدهکاری و محبت عمیق همراه بود؛ به‌نحوی‌که فقیهانی همچون طاووس[[118]](#footnote-118) از دور می‌ایستادند و با شنیدن عبادت حضرت، گریه کرده و به درگاه احدیّت توبه می‌کردند.[[119]](#footnote-119) ایشان می‌فرمود:

«خدایا پناه می‌برم به تو از اینکه درحالی‌که تو را دوست دارم، تو مرا خوش نداری!»[[120]](#footnote-120)

نوۀ ایشان، حضرت صادق علیه السلام، دربارۀ این عشق بی‌توقع می‌فرماید که علی‌بن‌حسین علیه السلام در عبادت بسیار کوشا[[121]](#footnote-121) بود. هر روز روزه و هر شب مشغول نماز بود؛ به‌گونه‌ای که بدنش نحیف شده بود. پدرم به او عرض کرد: «پدر جان، چقدر به خود سخت می‌گیری!» فرمود: «تا شاید خدا هم مرا دوست بدارد و به خود نزدیک کند.»[[122]](#footnote-122) این رفتار در حالی بود که در آن روزگار، از سلطان گرفته تا عموم مردم، با ایجاد رابطه و نسبت‌های غیرمعتبر به دستاویزهایی برای فرار از انجام وظایف عادی دست می‌زدند و از بار مسئولیت‌ها شانه خالی می‌کردند. چنین تبلیغ می‌شد که حاکم، بی‌حساب و کتاب وارد بهشت می‌شود[[123]](#footnote-123) و اهل بدر که همه از دم بهشتی‌اند[[124]](#footnote-124) و صحابه تماماً در بهشت‌اند.[[125]](#footnote-125)

برای تبرئۀ یزید، شایع کردند فاتحان قسطنطنیه همگی بهشتی‌اند[[126]](#footnote-126) و... و حدیث‌سازان ضمانت‌نامۀ مادام‌العمر و ایمنی از عذاب به مردم می‌فروختند. در این وضعیت، زین‌العابدین علیه السلام که دُردانۀ اهل‌بیت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بود، بی‌هیچ توقعی به خدا عرض می‌کند:

«خدایا، اگر فرار کنم، مرا طلب می‌کنی و اگر بگریزم، مرا خواهی یافت. پس در برابر تو، با تواضع و خواری و سرشکستگی می‌گویم: اگر عذابم کنی مستحق عذابم و ای پروردگار من، عذابم از عدالت توست و اگر مرا ببخشی، این عفو تو از همان لطفی است که از قدیم شامل من گردیده.»[[127]](#footnote-127) سپس امام می‌فرماید:

«خدایا، من که تاب تحمل گرمای آفتاب تو را ندارم، چگونه حرارت آتش دوزخت را تحمل کنم و من که توان شنیدن صدای رعد را ندارم، چطور می‌توانم زفیر جهنم را تاب بیاورم؟!»[[128]](#footnote-128) آنگاه در عبارتی شگفت و عاشقانه می‌فرماید:

«خدایا من که حقیر و بی‌ارزشم. عذاب و عقوبت من ذره‌ای به حکومت عظیم تو نمی‌افزاید؛ اما اگر عذاب من مایۀ افزایش عظمت و سلطنت تو بود، از تو می‌خواستم برای تحمل عذاب به من صبر دهی و در آن صورت، این عذاب تو را دوست داشتم. اما خدایا، کبریایی تو عظیم‌تر و فراتر و بادوام‌تر از این است که با تعذیب همچو منی، بزرگ‌تر شود.»[[129]](#footnote-129) از این تعابیر، در مناجات‌های حضرت فراوان دیده می‌شود.[[130]](#footnote-130) در یکی از آن‌ها می‌فرماید:

«خدایا، اگر مرا به جهنم وارد کنی، به تمام اهل دوزخ خبر می‌دهم که تو مهربانی و من دوستت دارم.»[[131]](#footnote-131)

این عشق و محبت شگفت‌انگیز حضرت که در جامعه یادآور عبادت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام[[132]](#footnote-132) بود، برای مردم سست‌اراده و کم‌ایمان آن روز بسیار جذاب بود. آن‌ها که می‌دیدند دیگران برای سرپوش‌گذاری روی زشت‌کاری‌های خود، ایمنی دروغین از عذاب الهی برای خود می‌سازند، با دیدن تفاوت رفتار امام، احساس غبطه و محبت به عبادت و سخن‌گفتن با خدا در آن‌ها پدید می‌آمد.[[133]](#footnote-133) لذا برخی هاشمیان برای تربیت فرزند خود، او را توصیه می‌کردند برود و امام‌سجاد علیه السلام را تماشا کند. عبدالله محض می‌گفت: «مادرم، فاطمه بنت‌الحسین، به من دستور می‌داد دائم کنار دایی‌ام باشم و من هرگز پیش او ننشستم، مگر اینکه به خیری رسیدم: خشیتی از خداوند که در قلبم ایجاد می‌شد یا علمی از ایشان می‌آموختم.»[[134]](#footnote-134) این تأثیر آنگاه بیشتر آشکار می‌شود که بدانیم در شعر، یعنی مهم‌ترین رسانۀ عمومی آن روزگاران و دوران قریب به آن عصر هم این عبادت عاشقانه توجه افکار عمومی را جلب کرد.[[135]](#footnote-135)

### ۴. زهد عالمانه

تفاوت دیگری که زهد و عبادت حضرت زین‌العابدین علیه السلام با کسانی‌که می‌خواستند امام جامعه باشند، داشت، علم سرشار و متصل به منبع لایزال الهی بود؛ چنان که شیخ مفید می‌گوید:

«فقها و دانشمندان عامه در علوم مختلف آن‌قدر از او روایت کرده‌اند که از کثرت، همۀ آن‌ها را نمی‌توان یک جا جمع کرد.[[136]](#footnote-136) علی‌رغم فشار و سرکوب دشمن، برخی روایات حضرت در جوامع اصلی عامه آمده‌اند و ابن‌سعد ایشان را کثیرالحدیث دانسته؛[[137]](#footnote-137) گرچه دست بازیگر بنی‌امیه انتشار کلمات حضرت را برنمی‌تافت و سعی می‌کرد شاگردان حضرت را استادان وی نشان دهد.»[[138]](#footnote-138)

### ۵. عرفان در صحنه

در بین جنبه‌های راهبردی زهد و عبادت، متفاوت‌ترین آن‌ها، در صحنه بودن و عرفان بی‌عزلت حضرت سجاد علیه السلام بود. این موضوع روش حضرت را کاملاً بی‌بدیل می‌کرد. معمولاً زهاد و عباد، غرق رهبانیت بودند و دائم‌السکوت، و برای هزینه‌های روزمرۀ خود، اگر دریوزگی نمی‌کردند، به هر حال کسی باید معاششان را تأمین می‌کرد. از اوضاع بی‌خبر بودند و از مردم فاصلۀ بسیاری گرفته بودند؛ اما زین‌العابدین علیه السلام به‌رغم کثرت عبادت و اشک دائمی و توغل (فرورفتن) در توحید، فقرای شهر را به اسم می‌شناخت.[[139]](#footnote-139) تقریباً هر روز روزه بود؛ ولی درِ خانه‌اش برای غذا به‌ویژه جمعه‌ها به روی عموم باز بود.[[140]](#footnote-140) درحالی‌که روزه بود، قربانی می‌کرد و با دست خویش سهم فقرا را کنار می‌گذاشت.[[141]](#footnote-141) با فقرا چنان رفتار می‌کرد که گویی به ایشان بدهکار است.[[142]](#footnote-142) آن‌قدر کیسه حمل کرد و به خانۀ نیازمندان بُرد که پینۀ پشتش مثل زانو و پیشانی‌اش شد.[[143]](#footnote-143) نمی‌توانست تنها غذا بخورد و حتماً میهمانی می‌یافت.[[144]](#footnote-144) دو بار نیمی از اموالش را در راه خدا صدقه داد.[[145]](#footnote-145) موقع انفاق، بهترین خوراکی‌ها را می‌داد.[[146]](#footnote-146) آن‌قدر در سخاوت شهره بود که گرفتاران، وقت نیاز منتظر کمکش بودند.[[147]](#footnote-147) با جذامیان هم‌غذا می‌شد.[[148]](#footnote-148) با آن ضیق وقت و مشغلۀ فراوان، هرکه بیمار می‌شد، به عیادتش می‌شتافت؛ حتی اگر پسر اسامه یا پسر طلحه،[[149]](#footnote-149) فرزندان دشمنان دیروز اهل‌بیت علیهم السلام باشند. قرضشان را ادا می‌فرمود؛ اگرچه پانزده‌هزار دینار باشد.[[150]](#footnote-150)

حتی در «واقعۀ حرّه»، بیش از چهارصد نفر[[151]](#footnote-151) از همسران و دختران اموی و هاشمی پناهندۀ تنها خانۀ امن مدینه شدند. علی‌بن‌حسین علیه السلام که تازه از فاجعۀ طف برگشته و نوامیس الهی را در بند دیده بود، حالا که حکومت بنی امیه ابا داشت به حضرت تعرض کند، همه، حتی همسر جوان مروان، طرید (رانده‌شدۀ) رسول خدا را پناه داد[[152]](#footnote-152) و همۀ آن زن‌ها تا خروج سپاه بنی‌امیه از مدینه، در پناه و تحت‌تکفل حضرت در آسایش بودند؛ و چنان‌که یکی از آن‌ها گفت: «به‌خدا در خانۀ پدر، این رفاه را نداشتیم.»[[153]](#footnote-153)

آن بزرگوار چنان مخفیانه و شبانه به فقرا انفاق می‌کرد که مردم ایشان را نمی‌شناختند؛ ولی چون هر شب به آمدنش مطمئن بودند، در آستانۀ درِ منزل خود به انتظار گرفتن همۀ احتیاجات خود از این ناشناس می‌ایستادند[[154]](#footnote-154) و وقتی حضرت به شهادت رسید، صد خانواده از نیامدن چندروزۀ این ناشناس فهمیدند زینت عابدان و سَرور ساجدان عالَم، همان مهربان هر شب است.[[155]](#footnote-155)

## اقبال عمومی به حضرت سجاد علیه السلام

اقبال عمومی جامعۀ آن روز به سلوک امام‌سجاد علیه السلام، به‌عنوان برترین فرد جامعه و شخص اول اهل‌بیت پیامبر،[[156]](#footnote-156) چنان توجه جامعه را جلب کرد که به صورت شگفتی، دربارۀ حضرت وفاق ایجاد شد.

### بزرگان هم‌عصر

معاصران حضرت با دیدن ایشان، بی‌اختیار در برابرش خضوع می‌کردند و در بین اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ایشان را سرآمد می‌یافتند.[[157]](#footnote-157) جابربن‌عبدالله انصاری می‌گفت: «در بین فرزندان تمام انبیا، احدی مثل علی‌بن‌حسین دیده نشده است!»[[158]](#footnote-158) عبدالله‌بن‌عباس او را «حبیب‌بن‌حبیب» صدا می‌زد.[[159]](#footnote-159) نقل است زهری درواقع، نفوذی بنی‌امیه و مراقب حضرت بود و از جانب عالمان منصف عامه، به «وعاظ‌السلاطین»[[160]](#footnote-160) و «مندیل‌الأمراء»[[161]](#footnote-161) متهم بود. او روایاتی به نام حضرت، جعل و علیه تشیّع بیان کرده بود[[162]](#footnote-162) و گاهی به‌دلیل جسارت به امیرالمؤمنین علیه السلام، توسط حضرت سجاد علیه السلام توبیخ می‌شد. بااین‌حال، دربارۀ حضرت می‌گفت: «در بنی‌هاشم، احدی همچون علی‌بن‌حسین نیست.»[[163]](#footnote-163) او می‌گفت: «به عمرم، از او فقیه‌تر ندیده‌ام[[164]](#footnote-164) و در بین اهل‌بیت، برتر از او نیست.»[[165]](#footnote-165) گاهی مروانیان به کنایه از زهری می‌پرسیدند: «پیغمبرت در چه حال است؟»[[166]](#footnote-166)

 پیش‌تر مطرح کردیم که سعید‌بن‌مسیب با آن جایگاه، در برابر حضرت، چگونه احساس حقارت می‌کرد[[167]](#footnote-167) و او را «سیّدالعابدین»[[168]](#footnote-168) می‌نامید. زید‌بن‌اسلم نیز که از سرآمدان فقهای مدینه[[169]](#footnote-169) و از مفسران *قرآن*[[170]](#footnote-170) بود، دربارۀ امام می‌گفت: «در بین اهل قبله، با کسی مثل او مواجه نشده بودم.» نیز می‌گفت: «در اهل‌بیت، احدی همچون او نیست و در فهم و حفظ بی‌نظیر است.» یحیی‌بن‌سعید نیز از کِبار تابعین و بزرگان فقها و علما محسوب می‌شود و اهل‌سنت در حدیث، تعبیرات والایی همچون امام، قدوه، حافظ کبیر، بی‌نظیر، امام اهل زمان و امیرالمؤمنین[[171]](#footnote-171) از او مطرح کرده‌اند؛ همان که با جسارت در وثاقت حضرت صادق علیه السلام خدشه کرده بود! بااین‌حال، دربارۀ امام‌سجاد علیه السلام می‌گوید:

«در بین بنی‌هاشم و اهل‌بیت، برترین فردی است که دیده‌ام.»[[172]](#footnote-172)

شهرت و عظمت امام از چشم علمای سایر شهرهای اسلامی نیز مخفی نماند: حمادبن‌زید که امام بصری‌ها بود و مثل آب‌خوردن، حدیث حفظ می‌کرد[[173]](#footnote-173) و ذهبی او را علامه لقب داده است، حضرت سجاد علیه السلام را برترین هاشمی از اهل‌بیت که تابه‌حال دیده بود، می‌دانست.[[174]](#footnote-174)

### دانشمندان نسل‌های بعد

در میان دانشمندان نسل‌های بعد، محمد‌بن‌ادریس شافعی، امام مذهب شافعیه، امام را «افقه اهل مدینه»[[175]](#footnote-175) می‌داند و استدلالش به حجیّت خبر ثقه این است که علی‌بن‌حسین علیه السلام به خبر واحد عمل کرده و چون او افقه اهل مدینه است، من هم قبول دارم. دیگری، محیی‌الدین نووی است که او را امام، حافظ، أوحد، قدوة، شیخ‌الاسلام و عَلَم‌الأولیاء[[176]](#footnote-176) خوانده‌اند و می‌گویند درطول عمر، لحظه‌ای از اوقات شبانه‌روزش را در طلب علم و عبادت هدر نداده بود[[177]](#footnote-177) و شبانه‌روز، فقط یک وعده غذا می‌خورد؛ علاوه‌براین، بهترین شرح بر *صحیح* مسلم از اوست و روشن‌ترین کتاب فقه شافعی، *المجموع* نووی است و سایر کتبش، مثل *ریاض الصالحین* و *الأربعین* و *الأذکار*، مهم‌ترین کتب عامه در موضوعات مختلف است. او دربارۀ حضرت سجاد علیه السلام، عبارت مهمی گفته است که نشان از عظمت خیره‌کنندۀ حضرت تا بیش از پانصد سال پس از شهادتش دارد. نووی می‌گوید:

«علمای اسلام در تمام شاخه‌های معارف اسلامی، بر جلالت و برتری علی‌بن‌الحسین علیه السلام اجماع دارند.»[[178]](#footnote-178)

ذهبی، امام ناقدان حدیث عامه که در بی‌انصافی در حق اهل‌بیت علیهم السلام نیز چیره‌دست بوده و از طرف‌داران معاویه است و هفتصد سال است که آثار گوناگونش بین مسلمانان رواج دارد و هیچ کتابخانه‌ای از آثار پرشمار او خالی نیست، دربارۀ عظمت امام‌سجاد علیه السلام می‌گوید:

«ایشان جلالت و عظمت شگفتی داشت و به‌خدا حقش بود. سوگند به خدا، به‌خاطر شرافت، سیادت، علم، توحید، عبادت و کمال عقلش شایستۀ امامت بر تمام مسلمین بود.»[[179]](#footnote-179)

این آوازۀ زین‌العابدین است که تا قرن‌ها، علمای غیرشیعه را به اعتراف به مکانت و عظمتش وادار می‌کند؛ به‌گونه‌ای‌که عامه بدون التزام به روایتی و فقط با مشاهدۀ آنچه می‌دیدند، او را زینت و سرآمد عابدان می‌نامیدند و «زین‌العابدین» نه‌تنها در شیعه، بلکه در عامه نیز لقب اختصاصی حضرت شد.[[180]](#footnote-180) حتی مثلاً قرّاء، سفر به مکه را آغاز نمی‌کردند تا آنکه امام عزم سفر کند و آنگاه به‌دنبال او هزار سواره حرکت می‌کرد.[[181]](#footnote-181)

### سلاطین و دشمنان

شخصیت و عظمت حضرت فقط دانشمندان را مقهور نکرد؛ بلکه دشمنان و مخالفان را هم به خضوع وادار ساخت. از جاحظ که پیش‌تر ذکرش گذشت، به‌رغم بی‌انصافی‌هایش نقل شده است:

من کسی را مثل علی‌بن‌حسین علیه السلام ندیدم که خوارج و شیعه و سُنی و معتزلی و دوست و دشمن در تجلیل و تفخیم او هم‌داستان و موافق باشند.[[182]](#footnote-182) ذهبی می‌گوید محبوب‌ترین فرد بنی‌هاشم برای عبدالملک‌بن‌مروان،[[183]](#footnote-183) حضرت سجاد علیه السلام بود. عبدالملک به امام می‌گفت: «خداوند به تو چنان علم و دیانت و ورع عطا کرده که از اقرانِ بی‌نظیری و در بین گذشتگان هم مانند تو کسی نیست.»[[184]](#footnote-184) منصور دوانیقی نیز وقتی می‌خواست آل‌حسن را به‌سبب قیام هایشان توبیخ کند، به نفس زکیه نوشت: «در بین شما اهل‌بیت، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردی همچون علی‌بن‌حسین نیامده است.»[[185]](#footnote-185) درواقع، می‌خواست بگوید که حضرت سجاد علیه السلام بر خلاف شما قیام نمی‌کند. پیش‌تر گذشت در «واقعۀ حرّه»، مروان برای حفظ همسرش، امین‌تر از امام نیافت.

از رخدادهای مشهور دیگر، احترام ویژۀ تودۀ مردم و حجاج بیت‌الله به ایشان در استلام حجرالأسود بود که بر ولیعهد اموی، هشام‌بن‌عبدالملک، گران آمد. وقتی او در ازدحام زوار خانۀ خدا نتوانست حجر را ببوسد و امام بدون محافظ و گارد امنیتی، صفوف طواف‌کنندگان در برابرش شکافته شد، شامیانِ همراه هشام از او پرسیدند این مرد کیست که این‌طور مردم او را محترم می‌شمارند؟ هشام از ناچاری گفت: «او را نمی‌شناسم» و فرزدق آن قصیدۀ مشهور را در مدح امام سرود.

## اقدامات امام‌سجاد علیه السلام برای استفاده از فرصت ایجادشده

### ۱. رشد آمار شاگردان به‌صورت چشمگیر

بالاخره راهبرد حضرت سجاد علیه السلام به ثمر نشست و ایشان که در بدو امامت، طبق گزارش‌های تاریخی، فقط پنج یار داشت،[[186]](#footnote-186) در فهرست‌های شیعی تا اواخر عمر، بیش از 170 عالِم و راوی تربیت فرمود.[[187]](#footnote-187)

### ۲. آموزش مسائل ابتدایی دین به عموم

ایشان به آموزش مسائل ابتدایی اسلامی به اهل‌سنت پرداخت؛ چنان‌که ابن‌تیمیه که به بی‌انصافی مشهور است، می‌گوید: «علی‌بن‌حسین از کبار تابعان و سادات آن‌ها ازنظر علمی و دینی است.[[188]](#footnote-188) هرجا فرصتی دست می‌داد، حضرت برخی از انحرافات را اصلاح می‌فرمود و به مردم یاد می‌داد؛ ازجمله حضرت ازروی عمد، هر بار که اذان می‌گفت، پس از «حی علی الفلاح»، عبارت «حی علی خیر العمل» را هم می‌فرمود. سپس می‌گفت: «این همان اذان اصلی است که از اول بوده است.»[[189]](#footnote-189)

### ۳. معرفی اهل‌بیت علیهم السلام به‌عنوان مرجع اصلی و اصیل علمی و اجتماعی

مهم‌ترین راهبرد زین‌العابدین علیه السلام این بود که پس از عاشورا، مردم را به‌سمت پناهگاه واقعی ببرد و حال که شخصیت آن بزرگوار کانون توجه و احترام همگان قرار گرفته بود و خیل مشتاقان و علاقه‌مندان به‌سویش می‌شتافتند و حضرت نمی‌توانستند به‌صورت مستقیم، آن‌ها را به خود یا مصداق آشکار دیگری دعوت کنند، برای زمینه‌سازی در نسل‌های آینده، جایگاه اهل‌بیت علیهم السلام را معرفی می‌کردند. روزی عده‌ای محضر حضرت نشسته بودند که صدای شیون از منزل آمد. حضرت رفت و بعد نزد میهمانان برگشت و به گفت‌وگو ادامه داد. آن‌ها از طریقی متوجه مرگ یکی از افراد خانۀ امام شده و از صبر و سماحت (جوانمردی) ایشان شگفت‌زده شدند. حضرت از همین مصیبت بهره بردند و دربارۀ اهل‌بیت علیهم السلام فرمودند:

«ما اهل‌بیتی هستیم که در پیشامد‌های خوب مطیع خداییم و در پیشامدهای بد، شاکر خدا.»[[190]](#footnote-190)

یا ایشان با عبارت «ما اهل‌بیت به کسی عطایی کنیم، پس نمی‌گیریم» که بیت‌الغزل کرامت‌های همۀ اهل‌بیت علیهم السلام است، درواقع، جایگاه و شأن اهل‌بیت علیهم السلام را بیان می‌کردند.

از دیگر اقدام‌های پرتکرار ایشان، تکریم و توصیف فضایل اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قالب صلوات و دعاست؛ ازجمله می‌فرمودند: «خدایا بر محمد، خطیب *قرآن* و خاندانش که خازنان علم آن هستند، درود فرست.»[[191]](#footnote-191) ایشان در 54 دعای باقی‌مانده از *صحیفۀ سجّادیه*، بیش از 120 بار، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل‌بیت گران‌قدرش درود فرستاده‌ و با عباراتی همچون طیّب و طاهر[[192]](#footnote-192) و تنها شفیعان قیامت،[[193]](#footnote-193) اهل‌بیت را معرفی کرده‌اند. ایشان در دعاهایشان، صلوات بر خاندان پیامبر را عاملی برای قبولی و رواشدن حاجات قرار می‌داد تا همگان جایگاه آن‌ها را بفهمند؛[[194]](#footnote-194) به‌علاوه، نوعی تقابل با جریان حاکم هم بود که جز با دشمنی و دشنام به اهل‌بیت نمی‌توانست حکومت کند.[[195]](#footnote-195) صلوات یادآور جایگاه رفیع خاتم پیامبران و اهل‌بیت ایشان و ایجادکنندۀ محبت آن‌ها در قلوب مسلمانان است. وقتی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جامعه عشق ورزیده شود، خانواده‌اش هم تکریم می‌شود: «و المرء یحفظ فی ولده».

### جایگاه ولایی اهل‌بیت علیهم السلام

در مرحلۀ بعد، امام‌سجاد علیه السلام به‌صورت ویژه‌ای، از جایگاه حکومتی و ولایی اهل‌بیت علیهم السلام پرده‌برداری کرده است. ابتدا در طهارت اهل‌بیت علیهم السلام فرمود:

«پروردگارا، بر اهل‌بیت پاک پیامبر که آنان را برای قیام به امر خود برگزیده‌ای و خازنان علم و حافظان دینت و خلیفۀ خود روی زمین و حجت بر بندگان قرار داده‌ای و از هر ناپاکی پاک کرده‌ای و طریق رسیدن به مقام قرب خود و وصول بهشت ساخته‌ای، درود فرست!»[[196]](#footnote-196)

سپس دربارۀ امام و جایگاه امامت می‌فرماید:

«الهی، در هر زمان، دینت را با امامی یاری کرده‌ای تا او عَلَم راهنمای بندگانت شود و در شهرها، چراغ فروزان هدایت گردد و رشتۀ بیان او به رشتۀ پیمان خود بسته‌ای و او را تنها وسیلۀ رسیدن به خشنودی خودت قرار دادی و اطاعت او را واجب کردی و مردم را از نافرمانی او برحذر داشتی و فرمان دادی هرچه امر می‌کند، اطاعت کنند و از هرچه نهی می‌کند، بازایستند. کسی بر او پیشی نگیرد و هیچ‌کس از او عقب نماند که او نگهدار کسانی است که بدو پناه می‌برند و پناهگاه و سرپناه مؤمنان و حلقۀ اعتصام ایشان و جلال و زینت جهانیان است.»[[197]](#footnote-197)

معلوم است این قبای فاخر امامت که حضرت توصیف فرمود، بر قامت افرادی همچون یزید و آل‌مروان و... گشاده است و درواقع، جز بر اندام اهل‌بیت علیهم السلام و آن دوازده نور پاک، بر کسی نمی‌نشیند. بااین‌حال، حضرت در فضای عمومی امکان معرفی خود را ندارد و زمینه‌ساز امامان اهل‌بیت علیهم السلام در اعصار بعدی است؛ لذا مردمی که در برابر ایشان متواضع‌اند و دعای حضرت برای امام عصر خود را می‌بینند، از این طریق می‌فهمند که امام هر عصر آن‌قدر عظیم‌الشأن است که حتی امام‌سجاد علیه السلام پیرو اوست!

در ادامه، امام می‌فرماید:

 «خدایا ما را شاکر و قدردان نعمت وجود امامت قرار ده و به او از جانب خود، تسلط و توانایی ده و به‌آسانی، راه پیروزی‌اش را بگشا و یاری‌اش فرما و پشتش را محکم و بازوانش را توانا گردان و زیر نظر مراقبت خویش و در سایۀ حفظ خود، حفظش فرما. با ملائکۀ خود یاری‌اش ده و به لشکر پیروز خود مددش رسان!»[[198]](#footnote-198)

سپس امام چنین می‌فرماید:

«خدایا، توسط او کتاب و حدود و شریعت و احکام و سنت رسولت را برپا دار و به‌وسیلۀ او، آنچه ستمگران [از] آموزه‌های دینت را میراندند، احیا کن! زنگار ستم جائران را به‌دست او از آیینت بزدا و به‌برکت او، مشکلات و سختی‌ها را از راه ایمان برطرف فرما. فتنه‌گران را به‌وسیلۀ او از سر راه بردار و دشمنانت را نابود ساز!»[[199]](#footnote-199)

بعد، حضرت رابطۀ امام و امت را چنین تبیین می‌فرماید:

«الهی، رأفت و رحمت و عطوفت و محبتش را نصیب ما بفرما و ما را در برابرش گوش‌به‌فرمان و مطیع بگردان و چنان کن ما نیز در راه رضای او تلاش کنیم و یاری‌اش نماییم و مدافع او در برابر دشمن باشیم و این سبب تقرب ما به تو و رسولت گردد.»[[200]](#footnote-200)

پس از این سخنان، زین‌العابدین علیه السلام برای تشویق مردم در انجام وظایف خود در قبال اهل‌بیت علیهم السلام، آن‌ها را با عبارات ذیل دعا می‌کند تا وظایف پیروان اهل‌بیت را تبیین کند. ایشان می‌گوید:

«الهی، بر دوستان اهل‌بیت پیامبر که به مقام و منزلتشان معترف‌اند و از راه و روش آن‌ها پیروی می‌کنند و به ریسمان محکم آن‌ها چنگ می‌زنند و متمسک به ولایت آن‌ها هستند و فقط آن‌ها را امام می‌دانند و در برابر فرمانشان، تسلیم و در اطاعت از آن‌ها پرتلاش‌اند، [نیز] منتظر حکومت آن‌ها بوده و چشم به راه آن‌ها نشسته‌اند، درودی فرست پربرکت و پاکیزه و فزاینده که در صبح و شام بر آن‌ها رسد.»[[201]](#footnote-201)

آنگاه امام در دعایی جالب، دربارۀ تولا و تبری از خدا می‌خواهد از کسانی باشد که با اولیای الهی دوست و با دشمنان خدا دشمن است.[[202]](#footnote-202) این‌ها، برخی نمونه‌های تبیین و تبلیغ جایگاه اهل‌بیت علیهم السلام و زمینه‌سازی ایشان برای امامت عصرهای بعد بود. البته گفتنی است هرگاه فرصت می‌یافت، برخی مصادیق را نیز مشخص می‌فرمود. مهم‌ترین مصداق، وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام بود که اولاً شهید شده بود و دیگر، معرفی ایشان برای جان حضرت امیر خطری نداشت؛ ثانیاً اگر جایگاه امیرالمؤمنین علیه السلام روشن می‌شد، حقوق فرزندان ایشان نیز آشکار می‌شد.[[203]](#footnote-203) برای نمونه، وقتی مردم، از عبادات طاقت‌فرسا و بی‌نظیر امام‌سجاد علیه السلام حیرت می‌کردند، از ایشان سؤال می‌کردند: «الگوی شما کیست؟ چرا چنین می‌کنید؟» حضرت می‌فرمود:

«شما عبادات علی علیه السلام را ندیدید. چه کسی طاقت دارد همچون علی عبادت کند؟!»[[204]](#footnote-204)

همان‌طورکه پیش‌تر گذشت، وقتی زهری به امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت کرد، با برخورد شدید امام مواجه شد.[[205]](#footnote-205) امام به‌گونه‌ای در جامعه شناخته می‌شد که ایشان را اشبه‌الناس به امیرالمؤمنین علیه السلام[[206]](#footnote-206) می‌یافتند.

### ۴. تخریب علمی و عملی مکتب خلفا و بنی‌امیه

باتوجه‌به مطالبی که در قسمت سوم مطرح شد، وقتی حضرت مصادیق هدایت و امامت و حاکمیت در جامعه را برمی‌شمردند، این خود، مهم‌ترین کار برای تخریب نسخۀ جعلی بود؛ چون جریان حاکم، اهل‌بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبودند و آن اوصافی را که ذکر شد، نداشتند.ازاین‌رو، در پی بازسازی شخصیت خود، به دستاویزهایی همچون عدالت همۀ صحابه و واجب‌الاطاعه بودن حاکم در خطا و صواب و عدم شرط عدالت برای امام مسلمانان چنگ می‌زدند.[[207]](#footnote-207)

ازطرف دیگر، امام‌سجاد علیه السلام برای خلع‌سلاح آن‌ها، بر صلاحیت فردی تأکید می‌فرمود و به‌رغم اینکه در علم و عمل سرآمد و نسبتش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بی‌بدیل بود، هرگز با نام جدش ارتزاق نفرمود[[208]](#footnote-208) و همواره بر عمل و تداوم آن تکیه می‌کرد.[[209]](#footnote-209) ناشناس سفر می‌کرد که به احترام جدش محترم شمرده نشود؛[[210]](#footnote-210) لذا در جامعه‌ای که به طبقه‌بندی و درجه‌بندی دچار شده بود، چنان‌که غیرعرب‌ها به حساب نمی‌آمدند، چه رسد به بردگان، حضرت با بردگان می‌نشست و می‌فرمود: «جایی می‌روم که علم یا ارزش عملم را بیفزاید.»[[211]](#footnote-211) در جامعه‌ای که از خلفای اولیه یاد گرفته بودند با غیرعرب ازدواج نکنند، حضرت نه‌تنها با غیرعرب ازدواج کرد، بلکه کنیز خود را که مِلک یمینش بود، آزاد کرد و سپس با او ازدواج فرمود. این واقعه آن‌قدر ازنظر فرهنگی در آن جامعه نامأنوس بود که از شام، سلطان اموی به امام که در مدینه بود، نامۀ توبیخ و ملامت فرستاد. همین امر نشان می‌دهد این عمل بین مردم چقدر بازتاب داشته که خبر ازدواجی ساده، تا هزاران کیلومتر منتشر شده است. امام‌سجاد علیه السلام از فرصت پاسخ به توبیخ نامۀ عبدالملک نیز بهره بُرد و برای نقد فضای جامعه و توضیح رفتار خود نوشت:

«بالاتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی نیست و من بر منهاج او عمل کرده‌ام و پستی در تفکر جاهلیت است؛ نه حسَب و نسب.»[[212]](#footnote-212)

از دیگر اقدام‌های حضرت، تقبیح ستمگری بود؛ مثلاً در نامه‌ای به زهری،[[213]](#footnote-213) او را از خدمت به حاکم ظالم و کتمان حقیقت بازمی‌دارد[[214]](#footnote-214) و گاهی در قالب دعا می‌فرماید: «ای خدایی که حال ستمدیدگان بر تو پوشیده نیست و در دیوان عدالتت به شاهد نیاز نداری و یاری‌ات به مظلومان نزدیک است!»[[215]](#footnote-215) یا می‌فرماید: «الهی، دشمنان جانشینانت و آن‌ها که کتابت را گوشه‌گیر و شریعتت را تحریف و سنت پیامبرت را رها نمودند، از اولین تا آخرین، لعنت [کن] و از رحمتت محروم فرما!»[[216]](#footnote-216)

### ۵. تبیین روش‌های ارتباط با خدا

حضرت پس از اینکه الگوی دین‌داری جامعه‌ای شدند که بی‌بندوباری و اباحه‌گرایی در آن رواج داشت و در آن موقعیت، امکان ارتباط صریح هم نبود، اعتقادات اصلی را در قالب دعا بیان فرمودند که هم خطر کمتری داشته باشد و هم بیانات امام به جامعه برسد. گرچه اگر همین دعاها نیز از کسی گرفته می‌شد، مجازاتی سخت در انتظارش بود.[[217]](#footnote-217) بااین‌حال، این دعاها بین شیعیان، معروف و مشهور بود.[[218]](#footnote-218) از اهل‌سنت هم آن گروهی که به‌دنبال حقیقت بودند و از جریان حاکم پیروی نمی‌کردند، به‌راحتی، *صحیفه* در دسترسشان قرار می‌گرفت. برای نمونه، ابن‌ابی‌الحدید دعاهای اول، هشتم، شانزدهم، سی‌ودوم و چهل‌وششم حضرت را در شرحش بر *نهج البلاغه*، به‌طور مستقیم، از *صحیفۀ سجادیه* روایت کرده است.[[219]](#footnote-219)

### ۶. ایجاد شبکۀ زنجیره‌‌ای رسانه‌های قبایل (بحث غلامان)

حضرت سجاد علیه السلام ازطرفی، برای آنکه بهتر بتواند پیام خود را به اقصا نقاط بلاد اسلامی و بدون درگیری با حکومت برساند و ازطرف دیگر، برای آموزش ارتباط با سایر مسلمانان، حتی مسلمانانی که در طبقه‌ای به‌ظاهر پست زندگی می‌کردند، به خرید گستردۀ بَرده و کنیز اقدام می‌کرد. پس از مدت کوتاهی آموزش عملی دین‌مداری، هر سال در اعیاد و مناسبت‌ها، آن‌ها را آزاد می‌فرمود. ایشان در بازار برده‌فروش‌ها، بدون توجه به چهره و کارایی آنان، برده خرید می‌فرمود[[220]](#footnote-220) و با کمترین بهانه‌ای آزادشان می‌کرد. در قسمت بعد، به برخی رفتارهای حضرت با آن‌ها می‌پردازیم. اما اتفاقی که افتاد، این بود که شبکه‌ای گسترده از رسانه‌های زنده در قبایل و عشیره‌ها و شهرهای اسلامی منتشر شدند که به هدف نهایی حضرت سجاد علیه السلام کمک می‌کردند؛ به‌گونه‌ای‌که کمتر کسی از صغار تابعین است که تحت‌تأثیر حضرت قرار نگرفته نباشد.

### ۷. برخورد کریمانۀ امام با مخلوقات الهی

یکی از علل محبوبیت زین‌العابدین علیه السلام، رفتار کریمانۀ آن بزرگوار با انسان‌ها و حتی حیوانات بود. این کرامت چونان جامعه را به ایشان جذب کرد که هیبت و محبوبیت حضرت با هیبت و محبوبیت ولیعهد اموی مقایسه‌شدنی نبود.[[221]](#footnote-221) برای نمونه، برخی از مصادیق ذکر می‌شود:

* رفتار با مخالفان

ایشان با وجود کثرت مشغله و عبادات طولانی، اگر می‌شنید مسلمانی بیمار شده است، به عیادتش می‌شتافت و غم از چهره‌اش می‌زدود. ایشان بر بالین محمدبن‌اسامة‌بن‌زید که درحال احتضار بود، حاضر شد، به‌‌رغم اینکه پدر او از مخالفانی بود که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد و خودِ محمد هم از محترمان عامه بود.[[222]](#footnote-222) درواقع، این اوصاف باعث نشد حضرت سجاد علیه السلام به عیادتش نرود و در همان مجلس، دِین او را که پانزده‌هزار دینار (پانزده‌هزار مثقال طلا) بود، بر عهده نگیرد.[[223]](#footnote-223)

ایشان اگر می‌شنید مسلمانی به عسرت و گرفتاری مبتلا شده است و در همان لحظه نمی‌توانست کمکی کند، چنان می‌گریست که همه متأثر می‌شدند و در پاسخ به سؤالشان از علت گریه می‌فرمود: «آیا مصیبت و محنتی بزرگ‌تر از اینکه مسلمانی گرفتار شود و انسان نتواند به او کمک کند، وجود دارد؟»[[224]](#footnote-224)

ایشان اهل تلافی‌کردن نبود و کرامتشان به دشمن‌ترین فرد هم می‌رسید. وقتی هشام‌بن‌اسماعیل که والی مدینه بود و حضرت را بسیار آزرد، به‌دست سلطان اموی عزل شد و ولید، حاکم جدید، برای او دستور قصاص صادر کرد، هشام‌بن‌اسماعیل گفت: «از هیچ‌کس به‌اندازۀ علی‌بن‌حسین علیه السلام نمی‌ترسم. او با من چه خواهد کرد؟» اما حضرت از کنار او گذشت و رو برگرداند و متعرضش نشد[[225]](#footnote-225) و بنابه نقلی دیگر، به او فرمود:

«از اینکه گرفتار شدی، ناراحتم. پسرعمو، اگر حاجتی داری، بگو!»[[226]](#footnote-226)

روزی کسی به تحریک دشمنان، به ایشان دشنام داد. ایشان ازسر کرامت فرمود: «آنچه از ما بر تو پوشیده مانده، بیشتر است.» سپس، هزار درهم به او بخشید و آن مرد گفت: «شهادت می‌دهم تو از فرزندان پیامبرانی.»[[227]](#footnote-227) فردی دیگر پی‌در‌پی به حضرت توهین کرد؛ ولی ایشان تغافل می‌فرمود تا اینکه آن بی‌ادب به حضرت گفت: «این حرف‌ها را به تو می‌گویم.» حضرت فرمود: «من هم از تو چشم می‌پوشم.»[[228]](#footnote-228)

این روش امام با هاشمیان پررنگ‌تر بود. روزی حسن مُثَنی به حضرت بی‌ادبی کرده و دشنام داد و مجلس را ترک کرد. حضرت همچنان که آیۀ و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین را می‌خواند، به در خانه‌اش رفت و حسن که خیال کرد حضرت به تلافی آمده است، با خشم از خانه بیرون جست. امام‌زین‌العابدین علیه السلام فرمود: «برادر جان، اگر آنچه گفتی (دشنام دادی)، درست بود، خدا مرا بیامرزد و اگر تو خطا کردی، از تو درگذرد.»[[229]](#footnote-229)

درواقع، کرامت امام مخصوص طبقۀ خاصی نبود. حتی با برده‌ها هم چنین می‌کرد. ایشان در خطاب به بردگانش، آنان را «بنُیَّ»[[230]](#footnote-230) صدا می‌زد؛ یعنی با تعبیر محبت‌آمیز پسرم و پسرکم. با کنیزی که پس از مادر، دایه‌اش بود،[[231]](#footnote-231) به‌احترام، هم‌غذا نمی‌شد.[[232]](#footnote-232) کنیزی دیگر ظرف را سهواً به سر حضرت زد و سر امام شکست؛ اما ایشان وقتی دید کنیز ترسیده و ناراحت شده است، او را آزاد ساخت.[[233]](#footnote-233) ازاین‌رو گفته‌اند کمتر پیش می‌آمد عبد و بنده‌ای تمام یک سال را در خانۀ حضرت بماند و آزاد نشود[[234]](#footnote-234) و وقتی آزاد می‌فرمود، آن‌قدر به او می‌بخشید که به دیگران نیازی نداشته باشد.[[235]](#footnote-235)

ایشان گاهی کنیزان را جمع می‌کرد و می‌فرمود: «اگر دوست دارید با کسی ازدواج کنید، بگویید برایتان اقدام کنم.»[[236]](#footnote-236) اگر یکی از آن‌ها خطایی می‌کرد که باید برای عبرت دیگران مجازات می‌شد، به او یاد می‌داد چگونه عذرخواهی کند که امام بتواند او را ببخشد.

این مهربانی امام با حیوانات هم دیده می‌شود؛ به‌گونه‌ای‌که بیش از بیست بار با شترش از مدینه برای حج سفر می‌کند و حتی یک بار هم افسار را بر پشت یا گردن حیوان نمی‌زند[[237]](#footnote-237) و وقتی مَرکبش می‌میرد، او را دفن می‌کند که جسمش طعمۀ درندگان نشود.[[238]](#footnote-238)

### ۸. گرم نگه‌داشتن تنور محبت مکنون به امام‌حسین علیه السلام

ایشان برای آنکه مصیبت سالار شهیدان فراموش نشود، درطول ۳۴ سال پس از کربلا، با کمترین مناسبتی مردم را به یاد آن واقعه می‌انداخت و می‌گریست؛ به‌نحوی‌که خادمش می‌گوید: «از امام پرسیدم ای پسر رسول خدا، چه زمانی اندوه شما تمام می‌شود؟ حضرت پاسخ دادند: یعقوب نبی تنها یک فرزندش گم شد و سال‌ها گریست؛ اما من تمام عزیزانم مقابل چشمم به خاک و خون کشیده شدند.»[[239]](#footnote-239) حتی بنابه نقل خادمش، بی‌گریه بر سالار شهیدان، روزۀ هر روزه را افطار نفرمود. فقط بر تربت پاک پدرش سجده می‌کرد.[[240]](#footnote-240) برای عزاداری پدرش غذا می‌پخت.[[241]](#footnote-241) با دیدن فرزندان عمویش بی‌تاب می‌شد[[242]](#footnote-242) و از هیچ اقدامی برای اعلام مظلومیت پدرش فروگذار نکرد.

# کلام پایانی

تلاش‌های زین‌العابدین علیه السلام برای تبیین جایگاه اهل‌بیت علیهم السلام در مرجعیت دینی و سیاسی، زمینه‌ساز موقعیتی تازه برای رویِش دوبارۀ اسلام شد. این اقدامات باعث شد مسلمانان با سلایق گوناگون بفهمند برای دریافت حقایق دینی و تلمذ، باید مقابل اهل‌بیت علیهم السلام زانو بزنند. همین امر سبب شد پس از امام‌سجاد علیه السلام، مسلمانان برای رفع عطش حقیقت‌جویی خود، به‌دنبال افرادی از اهل‌بیت پیامبر علیهم السلام باشند. امام محمد ابوزهره، شیخ معروف الأزهر مصر می‌گوید:

 «امام‌باقر علیه السلام وارث امام‌سجاد علیه السلام در امامت و هدایت جامعه بود؛ ازاین‌رو ایشان مقصد تمامی علما اعم از شیعه و سُنی، از همۀ شهر‌های اسلامی گردید. احدی به مدینه نمی‌آمد، جز اینکه حتماً به خانۀ امام برای کسب فیض می‌آمد؛ لذا ائمۀ فقه و حدیث به‌سویش می‌شتافتند.»[[243]](#footnote-243)

آیا اگر تبلیغات گسترده و عملی زین‌العابدین علیه السلام نبود، چنین استقبال از امام‌باقر علیه السلام و توجهی به ایشان می‌شد؟ درحالی‌که امام‌باقر علیه السلام به‌سبب شدت تقیه، نه ابزار رسانه‌ای داشت و نه حکومت اموی مایل به شهرت‌یافتن ایشان بود.

همین‌طور، تغییر حکومت اموی به عباسی با شعار «الرضا من آل محمد» اتفاق افتاد که از ثمرات اقدام‌های حضرت سجاد علیه السلام و فرزندان ایشان است. اگر موضوع افزایش محبوبیت اهل‌بیت علیهم السلام بررسی شود، ثمرات تلاش حضرت سجاد علیه السلام بیشتر مشخص می‌شود.[[244]](#footnote-244)

# نتیجه

آنچه در این نوشتار آمد، نشان داد امام‌سجاد علیه السلام در موقعیت دشواری به امامت رسیدند. ایشان برای اصلاحِ انحرافِ دورکردن اهل‌بیت علیهم السلام از جامعه و بی‌اهمیت جلوه‌دادن نقش آنان و عدم اقبال مردم، چاره در آن دیدند که در عمل، به الگوی جامعه تبدیل شوند.

ایشان با راهبرد عبادت که از نظر کمّی و کیفی بی‌نظیر بود، در بین دوست و دشمن به‌عنوان الگوی عملی اسلام شناخته شدند. سپس با استفاده از این مقبولیت، اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مصادیق آن را به جامعه معرفی کردند که این کار به توجه ویژۀ مسلمانان با مذاهب و تفکرات مختلف به‌سوی امام‌باقر علیه السلام منجر شد. دوستی با اهل‌بیت علیهم السلام به شعار مسلمانان بدل شد و زمینه‌ساز ارتباط مردم با اهل‌بیت علیهم السلام شد.

# فهرست منابع

اسدالله بن اسماعیل کاظمی،***کشف القناع عن وجوه حجیة الإجماع***، سنگی، بی‌نا، بی‌تا.

1. إبراهيم بن محمد الثقفي الكوفي (283)، ***الغارات***، عام السيد جلال الدين الحسيني الأرموي المحدث، طبع على طريقة أوفست في مطابع بهمن.
2. ابن أبي الحديد، ***شرح نهج البلاغة***، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهيم، دار إحياء الكتب العربية، 1378ق.
3. ابن أبي شيبة الكوفي (235)، ***المصنف****،* تحقيق و تعليق: سعيد اللحام الأولى جماد الآخرة 1409 - 1989م، بيروت – لبنان: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
4. ابن أبي شيبة الكوفي (235)، ***المصنف****،* تحقيق و تعليق: سعيد اللحام الأولى، جمادی الآخرة 1409 - 1989م، بيروت – لبنان: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
5. ابن إدريس الحلي، ***حاشية ابن ادريس على الصحيفة السجادية***، النجف الأشرف: العتبة العلوية المقدسة، 1429.
6. ابن الأثير (630)، *الكامل في التاريخ*، مصادر تاريخ 1386 - 1966م دار صادر، بيروت.
7. ابن البطريق (600ق)، ***عمدة عيون صحاح الاخبار في مناقب إمام الأبرار***، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، 1407ق.
8. ابن حجر (852)، ***فتح الباري***، مصادر حديث سنى فقه الثانية، بيروت – لبنان: دار المعرفة للطباعة و النشر.
9. ابن حجر، ***تهذيب التهذيب***، بيروت: دار الفكر، 1404ق.
10. ابن حزم (456)، ***الفصل في الملل والأهواء والنحل***، مصر و بیروت، دار الصادر، 1320ق.
11. ابن حمدون، ***التذكرة الحمدونية***، دار صادر، 1996م.
12. ابن خلكان (681)، ***وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان***، مصادر تاريخ إحسان عباس، لبنان: دار الثقافة.
13. ابن خياط العصفري**، *تاریخ الخلیفة***، تحقیق الدكتور سهيل زكار، بیروت: دار الفكر.
14. ابن سعد (230 ق)، ***الطبقات الكبرى***، بيروت: دار صادر.
15. ابن شعبة الحراني، ***تحف العقول***، مؤسسة النشر الإسلامي، 1404ق.
16. ابن شهر آشوب (588)، ***مناقب آل أبي طالب****،* تصحيح و شرح و مقابلة: لجنة من أساتذة النجف الأشرف 1376 - 1956م، النجف الأشرف: المكتبة الحيدرية.
17. ابن طیفور، ***بلاغات النساء***، قم: مكتبة بصيرتي.
18. ابن عبد البر، ***جامع بيان العلم و فضله***، دار الكتب العلمية، 1398ق.

ابن عبد ربه اندلسى‏ (328ق‏)، ***العقد الفريد***، بيروت: دار الكتب العلمية‏، 1404ق‏.

1. إبن عربي (638)، ***الفتوحات المكية*** (ط.ج)، فلسفه ، منطق ، عرفان، تحقيق و تقديم: د . عثمان يحيى، تصدير و مراجعة : د . إبراهيم مدكور 1395 - 1975م، جمهورية مصر العربية، وزارة الثقافة.
2. ابن عساکر، ***تاريخ مدينة دمشق***، بیروت: دار الفكر للطباعة، 1415.
3. ابن عطية الأندلسي (546)، ***المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز***، مصادر تفسير سنى عبد السلام عبد الشافي محمد الأولى 1413 - 1993م، لبنان: دار الكتب العلمية.

ابن عنبه حسنى‏ (828 ق)‏، ***عمدة الطالب في أنساب آل أبى طالب***، قم: انصاريان‏، ‏ 1417ق‏.

1. ابن كثير، **تفسير ابن كثير**، تقديم: يوسف عبد الرحمن المرعشلي، دار المعرفة للطباعة و النشر والتوزيع، 1412.
2. ابن مخلد القرطبي (276)، ***ما روي في الحوض و الكوثر****،* عبد القادر محمد عطا صوفي، الأولى 1413، المدينة المنورة: مكتبة العلوم و الحكم.
3. ابن نما الحلي (645)، ***مثير الأحزان***، مصادر حديث شيعه - عام 1369 - 1950م، النجف الأشرف: المطبعة الحيدرية.
4. ابن‌الأثیر، ***أسد الغابة***، بیروت: دار الكتاب العربي.
5. ابن‌حجر عسقلانی، ***الإصابة***، بیروت: دار الكتب العلمية، 1415.
6. *ابن‌خلدون،* ***تاريخ******ابن‌خلدون***، لبنان، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.
7. ابن‌کثیر،***البداية و النهاية***، بیروت: دار إحياء التراث العربي، 1408.
8. أبو خيثمة النسائي (234)، **كتاب العلم** .
9. أبو الفرج الأصفهاني، ***الأغانی***، دار إحياء التراث العربي.
10. أبو عمر يوسف بن عبد البر النمري، ***الإستیعاب***، بیروت: دار الجيل، 1412.
11. أحمد بن أبي يعقوب، ***تاریخ الیعقوبی***، قم: مؤسسة نشر فرهنگ أهل بيت (ع).

 احمد بن حنبل (241ق)، ***مسند احمد***، بیروت: مؤسسة الرسالة، 1420ق.

أحمد بن عبدالله ابونعیم الأصفهانی (430ق)، ***حلیة الأولیاء***، بیروت: دارالفکر، بی‌تا.

1. أحمد بن محمد بن خالد البرقي (274)، ***المحاسن****،* تصحيح و تعليق: السيد جلال الدين الحسيني (المحدث) 1370 - 1330 ش، طهران: دار الكتب الإسلامية.
2. أحمد بن محمد مسكويه الرازي، ***تجارب الأمم***، دار البصائر للخدمات الثقافية، 1379ش.

احمد بن محمدالطحاوی (321ق)، ***شرح مشکل الآثار***، بیروت: مؤسسة الرسالة، 1415ق.

1. أحمد بن يحيى البلاذري، ***انساب الأشراف***، بیروت: جمعية المستشرقين الألمانية، 1398ق.

 احمدبن عبدالحلیم ابن تیمیة، ***منهاج السنة***، دار الآثار، 1988م.

1. محمد ناصر الألباني، ***إرواء الغلیل***، إشراف: زهير الشاويش، بیروت: الثانية المكتب الإسلامي، 1405.

اسماعیل الخفاف، ***الامام زین العابدین فی شعر القدماء و المعاصرین***، قم: دارالغدیر، 1429ق.

1. السيد محسن الأمين، **أعيان الشيعة**، دار التعارف للمطبوعات بيروت.
2. أحمد بن حنبل (241)، ***مسند أحمد***، بيروت، دار صادر.

 احمدى ميانجى‏ (1421ق)‏، ***مكاتيب الأئمة***، چ۱، قم: دار الحديث‏، 1426ق.‏

باسم الحلی، ***سنة الرسول المصطفی و أبجدیات التحریف***، بیروت: دارالأثر، 1426ق.

1. البري، ***الجوهرة في نسب الإمام علي و آله***، بيروت: مؤسسة الأعلمی، 1402.
2. البلاذری، ***انساب الأشراف***، تحقيق و تعليق: الشيخ محمد باقر المحمودي، بیروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1394ق.
3. *الذهبي،* ***تاريخ الإسلام***، تحقیق عمر عبد السلام تدمرى، بیروت: دار الكتاب العربي، 1407ق.
4. الجاحظ (255ق)، ***العثمانية****،* تحقيق و شرح: عبد السلام محمد هارون، دار الكتاب العربي مصر: مكتبة الجاحظ.
5. جلال الدين السيوطي، ***تاریخ الخلفاء***، بیروت: توزيع دار التعاون.
6. الحاكم النيسابوري (405)، ***المستدرك***، إشراف: يوسف عبد الرحمن المرعشلي، طبعة مزيدة بفهرس الأحاديث الشريفة.
7. الحر العاملي (1104)، ***وسائل الشيعة***، مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، قم، 1414ق، .
8. حسين بن عبد الوهاب (۵ق)، ***عيون المعجزات****،* المکتبةالحيدرية، نجف: محمد كاظم الشيخ صادق الكتبي، 1369ق.
9. الخطيب البغدادي، ***تاریخ بغداد***، دراسة و تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بیروت: دار الكتب العلمية، 1417.
10. الخطیب التبریزی، ***الإكمال في أسماء الرجال***، مؤسسة أهل البيت (ع).

رسول جعفریان، ***تاریخ سیاسی اسلام 2*** *(تاریخ خلفا)*، قم: دلیل ما، 1382.

1. الزمخشري (538)، ***الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل وعيون الأقاويل في وجوه التأويل***، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و أولاده بمصر، عباس و محمد محمود الحلبي و شركاهم - خلفاء 1385 - 1966 م .

زین الدین بین علی العاملی (الشهیدالثانی)، ***الحاشیة علی خلاصة الأقوال***، بیروت: مؤسسة البلاغ، 1430ق.

1. الذهبي (748)، ***الكاشف في معرفة من له رواية في كتب***، خرج نصوصهما: أحمد محمد نمر الخطيب (مؤسسة علوم القرآن - جدة)، دار القبلة للثقافة الاسلامية، جدة، 1413 - 1992 م .

سعد الدين تفتازانى‏ (793ق)‏، ***شرح المقاصد***، الشريف الرضي‏ ، بی‌تا.

1. سليم بن قيس الهلالي الكوفي ق1، ***كتاب سليم بن قيس***، دليل ما، محمد باقر الأنصاري الزنجاني، قم، 1422 - 1380 ش.
2. السيد ابن طاووس (664)، ***اللهوف في قتلى الطفوف****،* أنوار الهدى، قم، 1417ق.
3. السيد المرعشي، ***شرح إحقاق الحق***، قم: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، 1415.
4. السيد اليزدي، ***العروة الوثقى***، مؤسسة النشر الإسلامي، 1420ق.
5. *السید بن طاووس،* ***إقبال الأعمال***، مكتب الإعلام الإسلامي، 1416.
6. السید بن طاووس، ***بناء المقالة الفاطمية في نقض الرسالة العثمانية***، قم: مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، 1411.
7. السيد جعفر مرتضى العاملي، ***الصحيح من سيرة النبي الأعظم (ص)***، قم: دارالحديث، 1426ق.
8. السيد جعفر مرتضى العاملي، ***دراسات و بحوث في التاريخ و الإسلام***، مركز الجواد، 1414.

سید جلال میرآقایی، ***تعدد مذاهب***، قم: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، 1386ش.

سيد رضى (‏406ق)‏، ***نهج البلاغة***، هجرت، قم، ‏ 1414ق.‏

1. السید عبد العزیز الطباطبائی، ***أهل البيت (ع) في المكتبة العربية***، قم: مؤسسة آل البيت (ع)، 1417ق.
2. السيد علي الحسيني الميلاني، ***نفحات الأزهار***، خلاصة عبقات الأنوار للعلم الحجة آية الله السيد حامد حسين اللكهنوي، 1414ق.

 السيد كمال الحيدري، [***السلطة و صناعة الوضع و التأويل***](http://alhaydari.com/ar/2012/09/40434/)، مؤسسة الإمام الجواد علیه السلام، سوریا 2012م.

1. السید مرتضی العسکری، ***أحاديث أم المؤمنين عائشة***، التوحيد للنشر، 1414ق.
2. السید هاشم البحرانی،***البرهان في تفسير القرآن***، قم: مؤسسة البعثة.
3. *الذهبي،* ***سير أعلام النبلاء***، إشراف وتخريج : شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، 1413ق.
4. الذهبی، **العبر *في خبر من غبر***، بی نا، بی تا.
5. الشيخ الأميني (1392) ، ***الغدير***، دار الكتاب العربي، بيروت،1387 - 1967م.
6. الشيخ الحويزي،***تفسير نور الثقلين***، مؤسسة إسماعيليان، قم:‌ النشر و التوزيع، 1412ق.
7. الشيخ الصدوق (381)، ***عيون أخبار الرضا* علیه السلام**، مؤسسة الأعلمي،تصحيح و تعليق و تقديم: الشيخ حسين الأعلمي ، بيروت، 1404 - 1984م.
8. الشيخ الصدوق (381ق)، ***علل الشرائع***، النجف الأشرف: منشورات المكتبة الحيدرية، 1385ق.
9. الشيخ الصدوق، ***الأمالی***، مؤسسة البعثة، قم، ۱۴۱۴ق.
10. الشيخ الصدوق، ***الخصال***، موسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، 1403ق.
11. الشيخ الطبرسي (548)، ***مكارم الأخلاق****،* مصادر حديث شيعه - عام السادسة 1392 - 1972م، منشورات الشريف الرضي.
12. الشیخ الطبرسی، ***إعلام الورى بأعلام الهدى***، قم: مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، 1417.
13. الشيخ الطبرسي،أحمد بن علی، ***الاحتجاج***، النجف الاشرف: دار النعمان للطباعة و النشر، 1386ق.
14. الشيخ الطوسي (460)، ***الغيبة****،* مؤسسة المعارف الإسلامية، الشيخ عباد الله الطهراني، الشيخ علي أحمد ناصح، قم، 1411ق.
15. الشيخ الطوسي (460)، ***مصباح المتهجد***، مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، 1411 - 1991م.
16. الشيخ الطوسي (460ق) ***رجال الطوسي***، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، 1415.
17. الشيخ الطوسي، ***تهذيب الأحكام***، تهران: دار الكتب الإسلامية، 1365ش.
18. الشيخ المفيد، ***الارشاد***، مؤسسة آل البيت (ع) لتحقيق التراث، بیروت: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، 1414ق.
19. الشیخ حسین غیب غلامی الهرساوی،***الإمام البخاري و فقه أهل العراق***، بیروت: دار الاعتصام، 1420ق.
20. الشيخ محمد تقي التستري، ، ***قاموس الرجال****،* مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، 1419ق.
21. الشيخ محمد هادي اليوسفي الغروي، ***موسوعة التاريخ الإسلامي****،* مؤسسة الهادي، مجمع الفكر الإسلامي، قم، 1417ق .
22. الصفدي (764)، ***الوافي بالوفيات***، مصادر تاريخ أحمد الأرناؤوط و تركي مصطفى 1420 - 2000م، بيروت: دار إحياء التراث.
23. الضحاک، ***الآحاد و المثاني***، دار الدراية للطباعة و النشر و التوزيع، 1411.
24. الطبراني (360)، ***مسند الشاميين***، مؤسسة الرسالة، حمدي عبد المجيد السلفي ، بیروت، الثانية 1417 - 1996م.
25. عبد الحي العكري الدمشقي (ابن العماد الحنبلي)، ***شذرات الذهب في أخبار من ذهب***، دار إحياء التراث العربي.
26. عبد الرحمن بن محمد بن خلدون الحضرمي المغربي، **کتاب العبر**، ق1391.
27. عبد الله بن أسعد اليافعي اليمني المكي (768)، ***مرآة الجنان و عبرة اليقظان***، دار الكتب العلمية، وضع حواشيه : خليل المنصور، بیروت، 1417 - 1997م.
28. عبد الوهاب الشعراني (973)، ***العهود المحمدية***، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و أولاده بمصر، 1393 - 1973م.

 عبدالرحمن السیوطی (911ق)، ***قطف الازهار المتناثره فی الاخبار المتواترة***، بیروت: المکتب الاسلامی، 1405ق.

1. عبدالرحمن بن محمد النجدی (1392ق)، ***الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیة***، ریاض: بی‌نا، 1417ق.

عبدالله بن مبارک (181ق)، ***الزهد و الرقائق***، دار المعراج، 1415ق.

1. العلامة الحلي (726)، ***المستجاد من الإرشاد*** *(المجموعة)،* مكتب آية الله العظمى المرعشي النجفي، قم، طبعة حجرية، اسم المجموعة: مجموعه نفيسه بإهتمام : السيد محمود المرعشي،1406ق.
2. العلامة الحلي (726)، ***منتهى المطلب*** (ط.ج)، مجمع البحوث الإسلامية ، ايران - مشهد، 1419ق.
3. العلامة المجلسي، ***بحار الأنوار***، بیروت: دار إحياء التراث العربي.
4. العلامة المجلسي، ***بحار الأنوار***، مؤسسة الوفاء، تحقیق: محمد مهدي السيد حسن الخرسان، محمد الباقر البهبودي، بیروت، 1403ق.

علامه سید مرتضی عسکری، ***نقش عایشه در تاریخ اسلام***، منیر، تهران، 1377ش.

1. علي الطبرسي (7ق)، ***مشكاة الأنوار في غرر الأخبار***، دار الحديث، مهدي هوشمند، قم، 1418ق.
2. علي بن أبي الفتح الإربلي (693)، ***كشف الغمة في معرفة الأئمة***، دار الأضواء، بيروت.
3. علي بن يوسف المطهر الحلي، ***العدد القوية***، مكتبة آية الله المرعشي العامة، 1408ق.
4. العيني (855ق)، ***عمدة القاري***، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
5. الفتال النيسابوري (508 ق)، ***روضة الواعظين***، منشورات الشريف الرضي، تقديم: السيد محمد مهدي السيد حسن الخرسان، قم.
6. أحمد بن أعثم الكوفي (314ق) ، **الفتوح**، دار الأضواء للطباعة و النشر و التوزيع، تحقیق علي شيري، بیروت، 1411ق.
7. فضل الله الراوندي (571)، ***النوادر***، مؤسسة دار الحديث، سعيد رضا علي عسكري، قم.
8. القاضي النعمان المغربي، ***شرح الأخبار***، قم:‌ مؤسسة النشر الإسلامي.

لجنة التألیف، ***أعلام الهدایة***، قم: المجمع العالمی لأهل بیت، ، 1425ق.

محدث اربلى‏ (692ق)‏، ***كشف الغمة في معرفة الأئمة***، قم‏: رضى‏، 1421ق‏.

محمد ابوزهرة، ***الامام الصادق حیاته و عصره، آراؤه و فقهه***، بیروت: دارالفکر العربی، 1993م.

1. محمد بن أبي يعلي (521ق)، ***طبقات الحنابلة***، بيروت: دار المعرفة.
2. محمد بن أحمد الدولابي، ***الذرية الطاهرة النبوية***، الكويت: الدار السلفية، 1407.
3. محمد بن اسماعیل البخاري (256ق)، ***الصحيح* البخاري**، دار الفكر، طبعة بالأوفست عن طبعة دار الطباعة العامرة بإستانبول، 1401ق.
4. محمد بن الحسن الصفار، ***بصائر الدرجات***، منشورات الأعلمي، 1404ق.
5. محمد بن الحسن الطوسی(460)، ***اختيار معرفة الرجال*** (*رجال* الكشي)، تصحيح و تعليق: ميرداماد الأسترابادي، قم: مؤسسة آل‌البيت (ع) لإحياء التراث، 1404ق.
6. محمد بن جرير الطبري ( الشيعي ) (4ق)، ***المسترشد****،* مؤسسة الثقافة الإسلامية لكوشانبور، الشيخ أحمد المحمودي، قم، 1415ق.
7. محمد بن جرير الطبري (الشيعي)، **دلائل الامامة**، مؤسسة البعثة، قم، 1413ق.
8. محمد بن جرير الطبري، ***تاریخ الطبری***، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بیروت، 1879م.

 محمد بن جعفر الکتانی، ***نظم المتناثر من الحدیث المتواتر***، دارالکتب السلفیة، مصر، بی‌تا.

1. محمد بن عقيل، **تقوية الإيمان**، بیروت: دار البيان العربي، 1414.
2. محمد بن محمد ابراهيم الكلباسي، ***الرسائل الرجالية***، دار الحديث، قم، 1422ق.
3. محمد بن مسعود العياشي، **تفسير العياشي**، المكتبة العلمية الإسلامية، تهران.

محمد ناصرالدین البانی (1420ق)، **سلسلة الأحادیث الصحیحة**، مکتبة المعارف، ریاض، 1415ق.

محمدرضا هدایت‌پناه، ***نقش تفکر عثمانی در حادثه کربلا***، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، 1389ش.

محمود بن عمر الزمخشری (539 ق)، ***ربیع الأبرار و نصوص الأخبار***، بیروت: مؤسسة الأعلمی، بی‌تا.

1. المزي، ***تهذيب الكمال****،* تحقيق و ضبط و تعليق : الدكتور بشار عواد معروف، لبنان.
2. مسلم بن الحجاج النيسابوري (261ق)، **الجامع الصحیح**، دار الفكر، بيروت.
3. محمد بن طلحة الشافعي (652 ق)**، مطالب السؤول في مناقب آل الرسول ( ع )** ،اجد ابن أحمد العطية، بی نا، بی تا.
4. السيد مرتضى العسكري **معالم المدرستين،** مؤسسة النعمان للطباعة والنشر والتوزيع ، بيروت، 1410 - 1990 م .
5. الحموي ( 626ق)، **معجم البلدان،** دار إحياء التراث العربي، بيروت، 1399 - 1979 م.
6. السيد الخوئي (1413ق)، **معجم رجال الحديث**، 1413 - 1992 م.
7. أحمد بن الحسين البيهقي 2 458 **معرفة السنن والآثار**، دار الكتب العلمية، بیروت، بی تا.
8. أبو الفرج الأصفهاني (356ق)، **مقاتل الطالبيين**، مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر،تقديم وإشراف : كاظم المظفر، قم، 1385 - 1965 م .
9. المقریزی، ***امتاع الأسماع***، دار الكتب العلمية، بیروت، 1420ق.

 موفق بن احمد خوارزمى‏ (568ق)، ***مقتل الحسين***، أنوار الهدى، قم‏، ‏ 1423ق‏.‏

1. النويري (733)، ***نهاية الأرب في فنون الأدب***، مطابع گوستاتسوماس و شركاه وزارة الثقافة و الارشاد القومي المؤسسة المصرية العامة للتأليف و الترجمة و الطباعة و النشر، القاهرة، بی تا.
2. الهيثمي (807ق)، ***مجمع الزوائد***، دار الكتب العلمية، طبع بإذن خاص من ورثة حسام الدين القدسي مؤسس مكتبة القدسي ، بيروت، 1408 - 1988م

یحیی بن شرف النووی (676ق)، ***تهذیب اللغات و الأسماء***، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی‌تا.

1. . کشف الغمة، ج۱، ص۵۴. [↑](#footnote-ref-1)
2. . بناء المقالة الفاطمیة، ص۵۹. [↑](#footnote-ref-2)
3. . همان، ص۶۵. [↑](#footnote-ref-3)
4. . تهذیب الکمال، ج۱۱، ص۶۷. [↑](#footnote-ref-4)
5. . سیر أعلام النبلاء، ج۴، ص۲۱۸. [↑](#footnote-ref-5)
6. . تهذیب التهذیب، ج۴، ص۷۵. [↑](#footnote-ref-6)
7. . سیر أعلام النبلاء، ج۴، ص۲۱۸. [↑](#footnote-ref-7)
8. . تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۳۰۳. [↑](#footnote-ref-8)
9. . شهادت حضرت از مشهورات بین مسلمانان است. وجود اختلاف از بُعد قاتل و کیفیت قتل است. شیخ مفید در صفحۀ ۴۵۶ المقنعة و شیخ طوسی در صفحۀ ۲ جلد ششم تهذیب و علامه‌حلی در صفحۀ ۱۱۸ جلد دوم تحریر الأحکام، شهادت حضرت را به‌سبب مسمومیت می‌دانند. اهل‌سنت نیز هم‌داستان‌اند. حاکم در مستدرک، شهادت حضرت را آورده و ذهبی در تلخیص تصحیح کرده و احمد در مسند آورده که شعیب الأرنؤوط صحیح دانسته و ... . [↑](#footnote-ref-9)
10. . برای نمونه، مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی بیش از 800 کتاب درخصوص روایات رسول خدا در فضایل اهل‌بیت معرفی کرده است. نک: اهل بیت فی المکتبة العربیة. [↑](#footnote-ref-10)
11. . در جلد اول و دوم کتاب نفحات الازهار، به‌صورت مفصل بحث شده است. [↑](#footnote-ref-11)
12. . همان. [↑](#footnote-ref-12)
13. . مجمع الزوائد، ج9، ص129. هیثمی روایت را حسنه می‌داند. [↑](#footnote-ref-13)
14. . سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج5، ص222، حدیث 2223. [↑](#footnote-ref-14)
15. . صحیح البخاری، ج۷، ص9؛ صحیح مسلم، ج5، ص76. [↑](#footnote-ref-15)
16. . معجم البلدان، ج۴، ص238؛ مسند أحمد، ج۱، ص۴، ج۵، ص۲۵. [↑](#footnote-ref-16)
17. . سنة الرسول المصطفی و ابجدیات التحریف. [↑](#footnote-ref-17)
18. 18. صحیح بخاری، تعدد مذاهب، ص185؛ الدرر السنیة، ج9، ص240. [↑](#footnote-ref-18)
19. . تاریخ خلیفة ابن‌خیاط، ص68؛ أسد الغابة، ج4، ص295. این مصادیق بسیار است. قتل حجر، عمروبن‌حمق، میثم و... نمونه‌های اندکی از آن‌هاست. [↑](#footnote-ref-19)
20. . نقش تفکر عثمانی در حادثۀ کربلا. [↑](#footnote-ref-20)
21. . مانند نمونه‌هایی همچون حجر و رشید. نک: الاصابة، ج2، ص32؛ أسد الغابة، ج1، ص385؛ الطبقات الکبری، ج6، ص217. [↑](#footnote-ref-21)
22. . حاشية ابن‌ادريس على الصحيفة السجادية، ص30؛ التذكرة الحمدونية، ج9، ص224. [↑](#footnote-ref-22)
23. . صحیح مسلم، ج7، ص120؛ المحرر الوجیز، ج4، ص384. [↑](#footnote-ref-23)
24. . او از فقهای بسیار بزرگ حنفی و از متکلمان مورداعتنای غیرشیعه است. نک: سیر أعلام النبلاء، ج15، ص27 با تعابیری همچون الامام العلامة الحافظ الكبير ، محدث الديار المصرية و فقيهها. [↑](#footnote-ref-24)
25. . وهابیان برای همساز نشان‌دادن خود با سایر فِرق اهل‌تسنن، از دیرباز بر این کتاب، شرح و حاشیه نوشته و تعلیقه زده‌اند؛ ازجمله ابن‌تیمیه، البانی، ابن‌ابی‌العز، بن‌باز و... . [↑](#footnote-ref-25)
26. . شرح مشکل الآثار، ج2، ص247، نقل به مضمون. [↑](#footnote-ref-26)
27. . المحرر الوجیز، ج۴، ص۳۸۴. [↑](#footnote-ref-27)
28. . نک: أحاديث أم المؤمنين عائشة. [↑](#footnote-ref-28)
29. . صحیح بخاری، ج۲، ص۱۶؛ إرواء الغليل، ج۳، ص139؛ البدایة و النهایة، ج6، ص101؛ أنساب الأشراف، ج4، ص7. [↑](#footnote-ref-29)
30. . نک: سید جعفر مرتضی، «الامام السجاد باعث الاسلام من جدید» در دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام. [↑](#footnote-ref-30)
31. . نهج البلاغه صبحی‌صالح، خطبۀ 97. [↑](#footnote-ref-31)
32. . همان، خطبۀ 100. [↑](#footnote-ref-32)
33. . همان، خطبۀ 190. [↑](#footnote-ref-33)
34. .همان، نامۀ 2. [↑](#footnote-ref-34)
35. . همان، خطبه‌های 26و217؛ الغارات، ج1، ص308؛ المسترشد، ص417؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج2، ص48. [↑](#footnote-ref-35)
36. . منابع بسیاری این خطبه را نقل کرده‌اند؛ مثل مقاتل الطالبين، ص32؛ شرح الأخبار، ج2، ص436؛ الإرشاد، ج2، ص8؛ المستدرك، ج3، ص172؛ الذرية الطاهرة النبوية، ص109؛ مجمع الزوائد، ج9، ص146. [↑](#footnote-ref-36)
37. . بزرگان وهابیت تلاش کرده‌اند برای کم‌شدن بار معنایی و مسئولیتی که این خطبه ایجاد می‌کند، آن را تضعیف کنند. نک: سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج5، ص663. گرچه برخی از بزرگان عامه نیز روایت را تصحیح یا تحسین کرده‌اند. نک: مجمع الزوائد، ج9، ص146؛ المستدرك، ج3، ص172. [↑](#footnote-ref-37)
38. . مسند أحمد، ج1، ص199، المصنف ابن أبي شيبة، ج7، ص509؛ طبقات الحنابلة، ج2، ص228؛ عمدة عيون صحاح الاخبار في مناقب إمام الأبرار، ص307. [↑](#footnote-ref-38)
39. . تاریخ الطبری، ج4، ص126؛ موسوعة التاریخ اسلامی، ج5، ص481 . [↑](#footnote-ref-39)
40. . صحیح البخاری، ج8، ص99. [↑](#footnote-ref-40)
41. . مکاتیب الائمة، ج3، ص81تا156. [↑](#footnote-ref-41)
42. ۷. یک نمونۀ آن این بود که فرماندۀ معاویه پس از قتل شیعیان اهل‌بیت، زنان مسلمانشان را بدون حجاب به بازار برد و فروخت، انا لله و انا الیه راجعون. نک: الاستیعاب، ج1، ص161؛ اسد الغابة، ج1، ص180؛ الغارات، ج2، ص914. [↑](#footnote-ref-42)
43. ۸. حتی عثمانی‌های ضدشیعه را گاهی با توهم اینکه شاید شیعه‌اند، قتل عام می‌کردند. نک: موسسة التاریخ الاسلامی، ج5، ص390. [↑](#footnote-ref-43)
44. . بصائر الدرجات، ص199. [↑](#footnote-ref-44)
45. . معجم رجال الحدیث، ج9، ص145؛ الرسائل الرجالية، ج2، ص74. [↑](#footnote-ref-45)
46. . الارشاد، ج2، ص31. [↑](#footnote-ref-46)
47. . کتاب سلیم‌بن‌قیس، ص320؛ بحار الانوار، ج33، ص182. [↑](#footnote-ref-47)
48. . الفتوح، ج5، ص14؛ اللهوف، ص17؛ مقتل خوارزمی، ص267؛ مثل همیشه، دست تحریفگر اموی صدر خبر را حذف می‌کند و می‌گوید امام برای معاویه طلب رحمت کرد! نک: أنساب الأشراف، ج5، ص302؛ الجوهرة في نسب الإمام علي و آله، ص41؛ الكامل في التاريخ، ج4، ص15؛ تاريخ ابن‌خلدون، ج3، ص20. [↑](#footnote-ref-48)
49. . وقعة الطف، ص83؛ تاریخ طبری، ج4، ص304؛ کامل ابن‌اثیر، ج4، ص47؛ نهاية الأرب في فنون الأدب، ج2، ص417.

جالب است در صفحۀ ۲۸۰ جلد چهارم فتوحات مکیه آمده است: «شیاطین جن در جلد شیعیان می‌روند و آن‌ها خیال می‌کنند اهل‌بیت پیامبر از هرکسی به حکومت و امامت اُولی هستند!» مقریزی هم با چشم و گوش بسته و البته بدون ذکر مأخذ، همین مطلب را در امتاع الاسماع، ج11، ص180 نوشته است! [↑](#footnote-ref-49)
50. . وقعة الطف، ص83؛ الطبری، ج4، ص303؛ المنتظم، ج5، ص339؛ البدایة و النهایة، ج8، ص193؛ الارشاد، ج2، ص97؛ الاحتجاج، ج2، ص23. [↑](#footnote-ref-50)
51. . همان. [↑](#footnote-ref-51)
52. . تجارب الأمم، ج2، ص178. [↑](#footnote-ref-52)
53. . الارشاد، ج2، ص31. [↑](#footnote-ref-53)
54. . الاحتجاج، ج2، ص27؛ مثیر الأحزان، ص68؛ اللهوف، ص89. [↑](#footnote-ref-54)
55. . اللهوف، ص186؛ مثیر الأحزان، ص102؛ بلاغات النساء، ص21؛ التذکرة الحمدویة، ج6، ص263. [↑](#footnote-ref-55)
56. . الفتوح، ج5، ص132؛ مقتل الخوارزمی، ج2، ص69. [↑](#footnote-ref-56)
57. . الفتوح، ج5، ص133. [↑](#footnote-ref-57)
58. . همان، ص130؛ اللهوف، ص176. [↑](#footnote-ref-58)
59. . قطف الازهار المتناثرة فی الاخبار المتواترة، ص286؛ نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص235. [↑](#footnote-ref-59)
60. . صحیح البخاری، ج1، ص134. [↑](#footnote-ref-60)
61. . همان، ج1، ص190. [↑](#footnote-ref-61)
62. . مسند احمد، با تحقیقات شعیب الأرنؤوط، ج۳۲، ص244. [↑](#footnote-ref-62)
63. . جامع البیان العلم، ج2، ص200. [↑](#footnote-ref-63)
64. . دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام. [↑](#footnote-ref-64)
65. . الزهد و الرقاق ابن مبارک، ص224. [↑](#footnote-ref-65)
66. . [السلطة و صناعة الوضع و التأويل](http://alhaydari.com/ar/2012/09/40434/)، ص85 به‌بعد. [↑](#footnote-ref-66)
67. . سیر أعلام النبلاء، ج4، ص37 . [↑](#footnote-ref-67)
68. . أعلام الهدایة، ج6، ص106. [↑](#footnote-ref-68)
69. . همان. [↑](#footnote-ref-69)
70. . العقد الفرید، ج7، ص38. [↑](#footnote-ref-70)
71. . الأغاني، ج8، ص367 به‌بعد. [↑](#footnote-ref-71)
72. . همان، ج8، ص360. [↑](#footnote-ref-72)
73. . العقد الفرید، ج7، ص17؛ الأغانی، ج3، ص33. [↑](#footnote-ref-73)
74. . الأغانی، ج2، ص580. [↑](#footnote-ref-74)
75. . بصائر الدرجات، ص199؛ کشف القناع، ص67. [↑](#footnote-ref-75)
76. . المحاسن، ج1، ص223. [↑](#footnote-ref-76)
77. . العروة الوثقی، ج3، ص507. این مسئله بین شیعیان اختلافی نیست. [↑](#footnote-ref-77)
78. . اقتباس از تاریخ خلفا، ص613و614 و دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ج1، ص77. [↑](#footnote-ref-78)
79. . ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج11، ص44. [↑](#footnote-ref-79)
80. . همان. [↑](#footnote-ref-80)
81. . الاستیعاب، ج1، ص161؛ اسد الغابة، ج1، ص180؛ الغارات، ج2، ص914. [↑](#footnote-ref-81)
82. . تاریخ الاسلام للذهبی، ج5، ص369. البته این واقعه مربوط به سال چهلم هجری بود و از این دست وقایع در دوران حضرت سجاد نیز رخ داد. [↑](#footnote-ref-82)
83. . الغدیر، ج5، ص244. [↑](#footnote-ref-83)
84. . وفیات الأعیان، ج3، ص175 . [↑](#footnote-ref-84)
85. . أنساب الأشراف، ج9، ص103؛ الوافي بالوفيات، ج29، ص118. [↑](#footnote-ref-85)
86. . تهذیب الکمال، ج11، ص66 به‌بعد؛ الحاشیة علی خلاصة الأقوال، ص137. [↑](#footnote-ref-86)
87. . تقریب التهذیب، ج1، ص364، با تعبیر مرسلاته أصح المراسيل. ابن‌سعد برای او لقب فقیه‌الفقهاء نقل کرده است. نک: الطبقات الكبرى، ج2، ص379. [↑](#footnote-ref-87)
88. . قاموس الرجال، ج5، ص131 به‌بعد. این عمل سبب شد فقهایی همچون شهید ثانی بر او بتازند که چرا نماز در مسجد را بر نماز بر بدن حضرت سجاد ترجیح داده است! نک: الحاشیة علی خلاصة الأقوال، ص138. [↑](#footnote-ref-88)
89. . او بدون لحاظ روایات تکراری، در صحیح بخاری بیش از ۱۵۰ روایت دارد. [↑](#footnote-ref-89)
90. . مناقب آل أبي طالب، ج3، ص311. [↑](#footnote-ref-90)
91. . قاموس الرجال، ج5، ص85؛ رجال الکشی، ج1، ص335. [↑](#footnote-ref-91)
92. . صحیح بخاری، ج5، ص137؛ صحیح مسلم، ج5، ص75. البته همین حدیث هم کامل نقل نشده است. [↑](#footnote-ref-92)
93. . أنساب الأشراف، ج13، ص265؛ تفسير العياشي، ج1، ص367. [↑](#footnote-ref-93)
94. . أمالی الطوسی، ص637. [↑](#footnote-ref-94)
95. . رجال الکشّی، ج1، ص313. [↑](#footnote-ref-95)
96. . الارشاد، ج1، ص143؛ الخصال، ص517؛ علل الشرایع، ج1، ص232؛ تهذيب الكمال، ج35، ص41. [↑](#footnote-ref-96)
97. . امالی الطوسی، ص413. [↑](#footnote-ref-97)
98. . أمالی الصدوق، ص216؛ روضة الواعظين، ص117. [↑](#footnote-ref-98)
99. . الغيبة، ص150؛ تهذيب التهذيب، ج12، ص305. حتی این لقب در شعر شعرا هم آمده است. نک: تاريخ بغداد، ج8، ص379؛ تاريخ مدينة دمشق، ج17، ص272. [↑](#footnote-ref-99)
100. . سیر أعلام النبلاء، ج4، ص391؛ تاريخ مدينة دمشق، ج41، ص377. [↑](#footnote-ref-100)
101. . دلائل الامامة، ص197؛ مناقب آل أبي طالب، ج3، ص278؛ العدد القوية لدفع المخاوف اليومية، ص63؛ شرح إحقاق الحق، ج28، ص46و82 . [↑](#footnote-ref-101)
102. . شرح الأخبار، ج3، ص272. [↑](#footnote-ref-102)
103. . الإرشاد، ج2، ص144؛ إعلام الورى بأعلام الهدى، ج1، ص490. [↑](#footnote-ref-103)
104. . الخصال، ص517؛ مكارم الأخلاق، ص137. [↑](#footnote-ref-104)
105. . الإرشاد، ج2، ص142؛ إعلام الورى بأعلام الهدى، ج1، ص487. [↑](#footnote-ref-105)
106. . تفسیر البرهان، ج3، ص39 و 65 و 116 و... . [↑](#footnote-ref-106)
107. . الکافی، ج3، ص300؛ منتهى المطلب، ج5، ص213. [↑](#footnote-ref-107)
108. . الخصال، ص517؛ مناقب ابن‌شهرآشوب، ج2، ص290. [↑](#footnote-ref-108)
109. . الخصال، ص517. [↑](#footnote-ref-109)
110. . علل الشرائع، ج1، ص232. این عبارت زیبا را برای عروة‌بن‌أديّة خارجی هم گفته‌اند. نک: التذكرة الحمدونية، ج9، ص151. [↑](#footnote-ref-110)
111. . مناقب ابن‌شهرآشوب، ج3، ص291. [↑](#footnote-ref-111)
112. . محاسن، ج1، ص221؛ الکافی، ج1، ص70. [↑](#footnote-ref-112)
113. . الکافی، ج2، ص602؛ مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، ص216؛ بحار الأنوار، ج46، ص107. [↑](#footnote-ref-113)
114. . صحیفۀ سجادیه، دعای 42. [↑](#footnote-ref-114)
115. . همان. [↑](#footnote-ref-115)
116. . همان. [↑](#footnote-ref-116)
117. . حلیة الأولیاء، ج3، ص133؛ النوادر للراوندی، ص228؛ معرفة السنن و الآثار، ج2، ص226؛ البداية و النهاية، ج9، ص132. [↑](#footnote-ref-117)
118. . او را فقیه و حافظ توصیف کرده‌اند. نک: سير أعلام النبلاء، ج5، ص38 و از روایت حدیث غدیر است. نک: کتاب شیعه، ش4. [↑](#footnote-ref-118)
119. . الإرشاد، ج3، ص289. [↑](#footnote-ref-119)
120. . الخصال، ص517. [↑](#footnote-ref-120)
121. . با تعبیر شدید الاجتهاد. [↑](#footnote-ref-121)
122. . مناقب ابن‌شهرآشوب، ج3، ص294. [↑](#footnote-ref-122)
123. . العبر في خبر من غبر، ج1، ص128؛ مرآة الجنان وعبرة اليقظان، ج1، ص178؛ شذرات الذهب في أخبار من ذهب، ج1، ص128؛ تاريخ الإسلام للذهبی، ج7، ص280؛ تاريخ الخلفاء، ص268. [↑](#footnote-ref-123)
124. . الكشاف، ج2، ص170. [↑](#footnote-ref-124)
125. . الإصابة، ج1، ص163؛ الفصل في الملل و الأهواء و النحل، ج4، ص148. [↑](#footnote-ref-125)
126. . صحيح البخاري، ج3، ص232؛ الآحاد و المثاني، ص98؛ مسند الشاميين، ص257. [↑](#footnote-ref-126)
127. . صحیفۀ سجادیه، دعای ۵۰. [↑](#footnote-ref-127)
128. . همان. [↑](#footnote-ref-128)
129. . اقتباس از همان و روضة الواعظین، ص198. [↑](#footnote-ref-129)
130. . مثل مصباح المتهجد، ص582 و 585 و 586 و 590 و 591 و انصافاً انتخاب از بین عبارات سخت است. [↑](#footnote-ref-130)
131. . همان، ص596؛ الإقبال، ج1، ص173. [↑](#footnote-ref-131)
132. . الاقبال، ج3، ص297؛ بحار الانوار، ج91، ص121؛ نهج السعادة، ج6، ص143. [↑](#footnote-ref-132)
133. . الإرشاد، ج2، ص143. [↑](#footnote-ref-133)
134. . الإرشاد، ج2، ص140. [↑](#footnote-ref-134)
135. . مثل شعر ابن‌حماد در بیان آن، مناقب، ج3، ص292 و شعر ابوالأسود دؤلی. نک: ص84 از کتاب الامام زین العابدین فی شعر القدماء و المعاصرین. [↑](#footnote-ref-135)
136. . الإرشاد، ج2، ص153؛ أربلی عین کلام مفید را نقل کرده است. نک: كشف الغمة، ج2، ص301. [↑](#footnote-ref-136)
137. . الطبقات الكبرى، ج5، ص200. [↑](#footnote-ref-137)
138. . سعی کردند سعید‌بن‌جبیر و سعید‌بن‌مسیب را که تحت‌تأثیر حضرت بودند، استاد ایشان نشان دهند تا از عظمت قدر امام بکاهند. نک: أبوخيثمة النسائي (234ق)، كتاب العلم، ص108؛ تاریخ دمشق، ج1، ص369؛ البداية و النهاية، ج9، ص124. [↑](#footnote-ref-138)
139. . المحاسن، ج2، ص396؛ الکافی، ج4، ص68. [↑](#footnote-ref-139)
140. . در کتاب بسیار ارجمند و در عین حال مشوش مسند الإمام السجاد موارد زیادی در این باره ذکر شده است. [↑](#footnote-ref-140)
141. . علل الشرائع، ج1، ص232. [↑](#footnote-ref-141)
142. . العهود المحمدية، ص139؛ مطالب السؤول، ص412. [↑](#footnote-ref-142)
143. . علل الشرائع، ج1، ص231؛ وسائل الشيعة، ج4، ص99. [↑](#footnote-ref-143)
144. . مناقب آل أبي طالب، ج3، ص393. [↑](#footnote-ref-144)
145. . الطبقات الكبرى، ج5، ص219؛ نهاية الأرب في فنون الأدب، ج21، ص326. [↑](#footnote-ref-145)
146. . أعيان الشيعة، ج1، ص623. [↑](#footnote-ref-146)
147. . مناقب آل أبي طالب، ج3، ص393. [↑](#footnote-ref-147)
148. . الکافی، ج2، ص123. [↑](#footnote-ref-148)
149. . مناقب آل أبي طالب، ج3، ص301. [↑](#footnote-ref-149)
150. . تهذیب الکمال، ج20، ص393. [↑](#footnote-ref-150)
151. . كشف الغمة، ج2، ص319؛ ربيع الأبرار، ج1، ص353. [↑](#footnote-ref-151)
152. . تاريخ الطبري، ج4، ص372. [↑](#footnote-ref-152)
153. . ربيع الأبرار، ج1، ص353. [↑](#footnote-ref-153)
154. . مناقب آل أبي طالب، ج3، ص393. [↑](#footnote-ref-154)
155. . مطالب السئول، ص414؛ كشف الغمة، ج2، ص290. [↑](#footnote-ref-155)
156. . در جامعۀ آن روز، بسیاری تلاش می‌کردند خود را بزرگ و زعیم بنی‌هاشم بشناسانند؛ مثل عمر، کوچک‌ترین فرزند امیرالمؤمنین، که دراین‌باره با امام‌سجاد رقابت و گاهی به سلطان اموی شکایت می‌‌کرد. نک: قاموس الرجال، ج8، ص212 به‌بعد. [↑](#footnote-ref-156)
157. . پر واضح است در جامعه‌ای که حاکمیت برای رقابت، همسران پیامبر را به‌عنوان اهل‌بیت تبلیغ می‌کرد و خلیفۀ دوم، پیوند سببی با اهل‌بیت را مهم‌ترین دستاویز نجات می‌شمرد، عنوان برترین فرد اهل‌بیت بیانگر جایگاهی بس والاست. [↑](#footnote-ref-157)
158. . امالی الطوسی، ص637. [↑](#footnote-ref-158)
159. . تاریخ دمشق، ج41، ص370. [↑](#footnote-ref-159)
160. . سنة الرسول المصطفی و أبجدیات التحریف، ص470؛ الإمام البخاري و فقه أهل العراق، ص46. [↑](#footnote-ref-160)
161. . تاریخ دمشق، ج55، ص370. [↑](#footnote-ref-161)
162. . مثل خبر جعلی خواستگاری امام‌علی از دختر ابوجهل. نک: صحیح البخاری، ج4، ص47. [↑](#footnote-ref-162)
163. . تهذيب الكمال، ج20، ص388. [↑](#footnote-ref-163)
164. . شذرات الذهب، ج1، ص 105. [↑](#footnote-ref-164)
165. . تذكرة الحفاظ، ج1، ص75. [↑](#footnote-ref-165)
166. . شرح الأخبار، ج3، ص258؛ مناقب آل أبي طالب، ج3، ص298، با این عبارت: «ما فعل نبیک». [↑](#footnote-ref-166)
167. . تاريخ اليعقوبي، ص303. [↑](#footnote-ref-167)
168. . الفصول المهمة في معرفة الأئمة، ج2، ص862. [↑](#footnote-ref-168)
169. . سير أعلام النبلاء، ج۵، ص316. [↑](#footnote-ref-169)
170. . همان. [↑](#footnote-ref-170)
171. . همان، ج9، ص175. [↑](#footnote-ref-171)
172. . تهذيب الكمال، ج20، ص387. [↑](#footnote-ref-172)
173. . الكاشف في معرفة من له رواية في كتب الستة، ج1، ص349. [↑](#footnote-ref-173)
174. . تهذیب اللغات و الأسماء، ج1، ص343. [↑](#footnote-ref-174)
175. . شرح نهج البلاغة، ج15، ص274. [↑](#footnote-ref-175)
176. . عبارت از شیخ‌الاسلام ذهبی در صفحۀ ۱۴۷ جلد چهارم تذکرة الحفاظ است. [↑](#footnote-ref-176)
177. . همان. این تعابیر ذکر شد تا خواننده بداند آوازۀ زین‌العابدین نه‌تنها شهرها که زمان‌ها را نیز درنوردید و بزرگان سایر مذاهب اسلامی را هم به این شهرت عظمت معترف کرد. [↑](#footnote-ref-177)
178. . تهذیب اللغات و الأسماء، ج1، ص343. با این عبارت: «أجمعوا علی جلالته فی کل شیء». [↑](#footnote-ref-178)
179. . سیر اعلام النبلاء، ج4، ص398. [↑](#footnote-ref-179)
180. . یعقوبی در ج3، ص46 و أبونعیم در حلیة، ج3، ص133 و... ایشان را زین‌العابدین می‌دانند. نک: أزهار الریاض، ص8، اسعاف المبطأ، ص78؛ إنباء الغمر بأبناء العمر، ج1، ص255؛ الأعلام، ج4، ص277؛ التعدیل و التجریح، ج1، ص531؛ الدر المنثور فی طبقات، ج2، ص35؛ السلوک فی طبقات العلماء و الملاک، ج2، ص136؛ الشقائق النعماثیه، ج1، ص43؛ الضوء اللامع، ج1، ص139؛ الطبقات السنیة فی تراجم الحنفیة، ج1، ص108؛ الکاشف ذهبی، ج2، ص37؛ النسبة الی المواضع البلدان، ص294؛ النور السافر، ص20؛ بغیة الوعاة، ص446؛ تاریخ دمشق، ج41، ص363؛ تذکرة الحفاظ، ج1، ص74 و... . [↑](#footnote-ref-180)
181. . تفسير نور الثقلين، ج3، ص445. [↑](#footnote-ref-181)
182. . عمدة الطالب، ص193. [↑](#footnote-ref-182)
183. . تذکرة الحفاظ، ج1، ص60. [↑](#footnote-ref-183)
184. . بحار الانوار، ج46، ص57. [↑](#footnote-ref-184)
185. . العقد الفرید، ج5، ص341. [↑](#footnote-ref-185)
186. . رجال الکشی، ج1، ص332. [↑](#footnote-ref-186)
187. . رجال الطوسی، ص107 به‌بعد. [↑](#footnote-ref-187)
188. . منهاج السنة، ج4، ص48. [↑](#footnote-ref-188)
189. . المصنف ابن‌أبی‌شیبة، ج1، ص244. [↑](#footnote-ref-189)
190. . البداية و النهاية، ج،9 ص133. [↑](#footnote-ref-190)
191. ۲. صحیفۀ سجادیه، دعای 42، ص241. [↑](#footnote-ref-191)
192. . صحیفۀ سجادیه، دعای 16 و 24 و 2. [↑](#footnote-ref-192)
193. . همان، دعای 49. [↑](#footnote-ref-193)
194. . یکی از ده ها نمونه: همان، دعای 5. [↑](#footnote-ref-194)
195. . العثمانية، ص283؛ أنساب الأشراف، تحقيق و تعليق: الشيخ محمدباقر المحمودی، 184. [↑](#footnote-ref-195)
196. . صحیفۀ سجادیه، دعای 47. [↑](#footnote-ref-196)
197. . همان. [↑](#footnote-ref-197)
198. . همان. [↑](#footnote-ref-198)
199. . همان. [↑](#footnote-ref-199)
200. . همان. [↑](#footnote-ref-200)
201. . همان. [↑](#footnote-ref-201)
202. . همان. [↑](#footnote-ref-202)
203. . در سیرۀ امامان بعدیچ به‌ویژه حضرت باقر هم مکرر این کار دیده شده است. [↑](#footnote-ref-203)
204. . الإرشاد، ج2، ص143. [↑](#footnote-ref-204)
205. . تحف العقول، پانوشت ص274. [↑](#footnote-ref-205)
206. . كشف الغمة، ج2، ص298. المستجاد من الإرشاد، ص166. [↑](#footnote-ref-206)
207. . فتح الباری، ج2، ص152؛ عمدة القاري، ص158؛ ما روي في الحوض و الكوثر، ص24؛ شرح المقاصد، ج5، ص233 ؛ تقوية الإيمان، ص98؛ تفسير ابن‌كثير، ج1، ص76. [↑](#footnote-ref-207)
208. . تهذيب التهذيب، ج7، ص270. [↑](#footnote-ref-208)
209. . الکافی، ج2، ص82و83. [↑](#footnote-ref-209)
210. . عيون أخبار الرضا، ج1، ص156. [↑](#footnote-ref-210)
211. . الطبقات الكبرى، ج5، ص216. [↑](#footnote-ref-211)
212. . الکافی، ج5، ص346؛ تهذيب الأحكام، ج7، ص398. [↑](#footnote-ref-212)
213. . این نامه منسوب به ایشان است و نسبتش قطعی نیست. [↑](#footnote-ref-213)
214. . تحف العقول، ص274. [↑](#footnote-ref-214)
215. . صحیفۀ سجادیه، دعای 14. [↑](#footnote-ref-215)
216. . اقتباس از دعای 28 صحیفۀ سجادیه. [↑](#footnote-ref-216)
217. . برای مشاهدۀ خفقان شدید و فضای تقیه‌ای در ارتباط با نشر صحیفه، نک: مقدمۀ صحیفۀ سجادیه، صحبت‌های امام‌صادق با فرزند زید. [↑](#footnote-ref-217)
218. . مصباح المتهجد، ص245. در شهرت صحیفه و وفور نسخش همین بس که علامه‌مجلسی لازم ندید برای حفظ نسخ آن، دعاهایش را در بحار وارد کند. [↑](#footnote-ref-218)
219. . شرح نهج البلاغۀ ابن‌ابی‌الحدید، ج6، ص178 به‌بعد. [↑](#footnote-ref-219)
220. . بحار الانوار، ج46، ص103. [↑](#footnote-ref-220)
221. . ماجرای طواف حضرت و بوسیدن حجرالاسود و شعر فرزدق. [↑](#footnote-ref-221)
222. . او را از روات ثقه می‌دانند و در سنن ترمذی و سنن نسائی از او روایت شده است. [↑](#footnote-ref-222)
223. . تهذیب الکمال، ج20، ص393 ؛ کشف الغمة، ج2، ص294. [↑](#footnote-ref-223)
224. . أمالی الصدوق، ص537. [↑](#footnote-ref-224)
225. . الإرشاد، ج2، ص148. [↑](#footnote-ref-225)
226. . کشف الغمة، ج2، ص312. [↑](#footnote-ref-226)
227. . همان. [↑](#footnote-ref-227)
228. . البداية و النهاية، ج9، ص124. [↑](#footnote-ref-228)
229. . الإرشاد، ج2، ص146. [↑](#footnote-ref-229)
230. . إعلام الورى بأعلام الهدى، ج1، ص491؛ تاريخ مدينة دمشق، ج41، ص388. [↑](#footnote-ref-230)
231. . مادر یحیی‌بن‌أم‌طویل؛ عیون المعجزات، ص64. [↑](#footnote-ref-231)
232. . الخصال، ص517. [↑](#footnote-ref-232)
233. . أمالی الصدوق، ص269. [↑](#footnote-ref-233)
234. . بحار الأنوار، ج46، ص105. [↑](#footnote-ref-234)
235. . همان. [↑](#footnote-ref-235)
236. . مناقب ابن‌شهرآشوب، ج3، ص301. [↑](#footnote-ref-236)
237. . کشف الغمة، ج2، ص314؛ مكارم الأخلاق، ص264؛ حلیة الأولیاء، ج1، ص133. [↑](#footnote-ref-237)
238. . الخصال، ص517. [↑](#footnote-ref-238)
239. . لهوف، ص122؛ الخصال، ص517. [↑](#footnote-ref-239)
240. . مناقب آل أبي طالب، ج3، ص290؛ به‌نقل از المصباح المتهجد. البته در نسخۀ چاپ‌شده، مصباح نیست. [↑](#footnote-ref-240)
241. . المحاسن، ج2، ص420. [↑](#footnote-ref-241)
242. . أمالی الصدوق، ص547. [↑](#footnote-ref-242)
243. . الإمام الصادق، ص22 با تلخیص. [↑](#footnote-ref-243)
244. . برای مثال، در دوران امام‌رضا جمعیت زیادی در نیشابور قلم به‌دست گرفتند تا از دهان فرزند پیامبر حدیث بنویسند یا لباس ایشان را برای تبرک به قیمت گزافی از دعبل خریدند و... . [↑](#footnote-ref-244)